

حقوق و تفاوت جنسی از دیدگاه نظریه های فمینیستی^۱

ماری-کلر بلو^۳

مترجم: امید ساعدی^۴

چکیده

نوشتار حاضر به تحلیل و طبقه بندی انواع ششگانه تئوری های فمینیستی مطرح در حقوق می پردازد. در بخش اول به فمینیسم ایدئولوژیک یا مناقشه تقابل فمینیسم یکسان نگر و فمینیسم تفاوت نگر پرداخته می شود. بخش دوم به فمینیسم رادیکال اختصاص دارد که با تکیه بر رابطه قدرت سرکوب گر مردان و تبعیت و تمکین زنان در مساله جنسیت، عملاً دربرخ بین فمینیسم ایدئولوژیک و فمینیسم هویت خواه قرار می گیرد. و نهایتاً در بخش سوم اشکال و صور سه گانه فمینیسم هویت خواه، یعنی فمینیسم های ضد نژاد پرست، روابطی و پست مدرن مطرح می شود که جملگی هم خود را صرف عبور از تفاوت جنسی بعنوان مبنای فکری در تئوری های فمینیستی می کنند.

واژگان کلیدی: فمینیسم، ایدئولوژیک، تفاوت نگر، رادیکال، هویت خواه، پست مدرن.

^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۷/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۳/۱۰/۱۹

^۲ فصلنامه حقوق مدنی دالوز، شماره ۱، زمستان ۲۰۰۱

^۳ "Marie-Claire BELLEAU"

^۴ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه سوربن - فرانسه

مقدمه:

وجه بارز و مشخصه اصلی تحلیل فمینیستی حقوق در این است که خود را با مجموعه متنوع و گوناگونی از اصول، رویکردها و راه‌حلهای مختلف متمایز می‌کند. به طور خیلی خلاصه می‌توان گفت که تئوریهای فمینیستی در واقع نظریاتی هستند که ضمن به کارگیری و استفاده از اهداف سیاسی عمل‌گرا، به نقد و بررسی اصل بی‌طرفی جنسی سیستم حقوقی و بی‌طرفی در اندیشه حقوقی می‌پردازند. این تئوریا با تحلیل پیش فرضهای حقوق و نهادهای حقوقی و نتایج و آثار عملی آنها در زندگی زنان به حقوق می‌نگرند.

در این مقدمه با تحلیل یک نمونه کلی و نوعی از آرا و عقاید مختلف ناظر بر فمینیسم، دورنمایی از تنوع و گوناگونی تئوریهای فمینیستی حقوق ارایه می‌شود. هم چنین سعی می‌شود رایجترین و پررنگترین پیش فرضها و پیش داوریهای جاهلانه راجع به زنان را به چالش بکشیم، پیش فرضهای جاهلانه‌ای که مانع از این می‌شوند که با نهضت فکری فمینیست، به طور جدی و آن طور که باید برخورد شود. نهضتی که بدون شک به عنوان یکی از برجسته ترین نهضت‌های فکری قرن بیستم شناخته خواهد شد. در واقع، برای درک عظمت پیرویهایی که چندین نسل از فمینیستها به دست آورده اند، کافیت به تغییر و تحولات بنیادی که طی این قرن در وضعیت زنان به وجود آمده است اشاره و استناد شود. علی رغم این پیشرفتهای مهم، فمینیسم در آستانه هزاره سوم کماکان به عنوان یک حرکت فکری پیچیده و گریز ناپذیر در نظر گرفته می‌شود.

در همان ابتدای ورود به بحث، واژه «فمینیسم» قد علم می‌کند. معمولاً همه از نگاه کردن به «هیولاهای دیوانه» روی برگردانیم، از نگاه به زنانی که به غلط آنها را هم چون هیولای دیوانه تجسم می‌کنیم. زنانی که به غلط آنها را گزنده، اخته و چموش و اهریمنی تصور می‌کنیم. هیولاهای دیوانه‌ای که غالباً قیافه زن جادوگر زشت را برایمان تداعی می‌کنند و دوست داریم آنها را مسخره کنیم.^۵ فمینیسم در واقع میعادگاه و محل تلاقی نظراتی است که به تعداد نویسندگان آنها^۶ و نیز به تعداد مدافعین و طرفداران آنها از تنوع و گوناگونی برخوردار است. مهم این است که بپذیریم و به رسمیت بشناسیم که هستند کسانی که از روی تعصب و ناآگاهی در ابراز نظرات خود دچار خطا و اشتباه شده و راه افراط پیموده‌اند و در مقابل آنها بسیاری دیگر نیز هستند که با سعه صدر و همت بسیار در ایجاد مدلهای و شیوه‌های جدید فرهنگی، اجتماعی و سیاسی رهایی بخش مشارکت می‌کنند. برخلاف گمان عامه مردم، هیچ کدام از جنبشهای فمینیستی واقعیت تفاوت جنسی را انکار نمی‌کنند. بسیاری از فعالین و صاحب نظران در مباحث خود بیش از پیش به تفاوت جنسی و اهمیت شایان آن می‌پردازند و به کارگیری و استفاده از وسایل و امکانات لازم جهت مقابله با آثار منفی (تاریخی و معاصر) ناشی از تفکیک زن - مرد بر تجربه زندگی زنان را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند.

^۵ Or, cette vilaine sorcière n'est-elle pas, comme son ancêtre, victime de la misogynie qu'elle dénonce ? À ce portrait, fort peu attirant, épithète « lesbienne » est souvent ajouté. Les féministes lesbiennes ont été et demeurent sur la ligne de front des mouvements féministes. Les féministes hétérosexuelles se portent trop rarement à la défense de ces alliées victimes d'une marginalisation et d'une mémorisation exacerbée.

^۶ (2) Pour les fins du présent article, nous utiliserons principalement la forme féminine. Nous faisons ce choix en partie à cause du sujet traité, mais aussi pour alléger le texte. Par ce choix, nous ne désirons pas suggérer que seules les femmes peuvent être féministes, pro-féministes ou anti-sexistes.

فمینیسم ضمن تاکید برواقعیت زنان، با نگاهی انتقادی نظاره گر نهادهای اجتماعی و طبعاً نهادهای حقوقی می‌باشد. اکثر حقوقدانان فمینیست در این واقعیت که «مشخصه بارز وضعیت حقوقی زنان همان موقعیت نازل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر آنها در برابر مردان است» متفق القولند.^۷ این وضعیت مادون دارای نقشی نمادین و سمبلیک است و ضرورت ایجاد تغییر و دگرگونی در آثار متفاوت فرهنگی و طبیعی ناشی از آن را نشان می‌دهد.

در حقیقت فمینیسم خود را به عنوان یک جنبش فکری معرفی می‌کند که همواره دل مشغول و نگران فعالیتهای و اقدامات سیاسی است. علاوه بر آن اهمیت تجربه زندگی و سرگذشت زنانه به گونه ای است که متدولوژی خاصی را با خود به همراه می‌آورد که از طرفی مبتنی است بر خودآگاهی و روایت آنچه بر سر زنان می‌رود و از طرف دیگر بر طرد تفکیک و تمایز نظری – عملی و تشکیک در فرا تئوریه‌ها استوار است.^۸ مقدمه حاضر ضمن پرداختن به سنتها و رویه‌های موجود، با نگاه خاص به تالیفات و آثار مکتوب برخی از نویسندگان آمریکایی می‌نگرد. البته در این راه جانب احتیاط را رها نمی‌کنیم و عظمت گستردگی تئوریه‌ها و جریانات فکری حقوقی را قربانی تلخیص نظری مجمل و مختصر نخواهیم کرد.

فمینیسم از لحاظ مفهومی و تئوریک وجوه تمایز خاص خود را دارد. نفس تعریف فمینیسم مارا با مشکلات بسیار مواجه می‌کند. به طور کلی، اکثریت زنان در بیان اینکه فمینیسم «پایان تبعیت و پیروی زنان را دنبال می‌کند» وحدت نظر دارند.^۹ مع ذلک، امروزه آن هم در عصر پست مدرن، معنا و مفهوم تبعیت و تمکین^{۱۰} و زن^{۱۱} به طور جدی و عمیق زیر سوال رفته‌اند. زیرا امروزه این مفاهیم اساساً به عنوان مفاهیم تعریف نشده و نامشخص در نظر گرفته می‌شوند. مثلاً فمینیستهای پست رادیکال یا فرا رادیکال، فمینیستهای رادیکال را از این جهت که «زن» را از

^۷ cet article est fondé sur un acquis fondamental, devenu incontestable, et qui justifie que toute l'approche féministe : la subordination, le statut inférieur ou opprimé des femmes dans le monde occidental. Nous tenterons pas ici d'en faire la démonstration, mais plutôt éclairer les différentes avenues théoriques empruntées par les chercheurs, afin de contre et de combattre les conséquence néfastes de cette subordination.

Le fait d'imiter notre propos à l'Occident ne constitue pas un commentaire quant a'u statut des femmes dans le reste du monde, mais plutôt un souci de limiter l'étude au domaine connu et accessible, que ce soit par l'effet des cultures, des langues ou des mémoires communes.

^۸ (4) sur la méthodologie féministe en général, V. Sandra Harding (ed.), *Feminism & Methodology*, Indiana University Press, Indianapolis, 1987. Sur la méthodologie féministe en droit, V. Michelle Boivin, *Le féministe en capsule : un aperçu critique du droit*, 5, *Revue Femmes et Droit* (1992) ; Katharine Bartlett, *Feminist Legal Methods*, 103, *Harvard Law Review* 820 (1990) ; Deborah Rhode, *Feminist Critical Theories*, 42, *standford Law Review* 617 (1990) ; Mary Jane Mossman, *Feminism and Legal Method : The Difference it Makes*, 3, *Wisconsin Women's Law Journal*, 147 (1987). Sur l'enseignement féministe du droit, V. Michelle Bovin, *L'apprentissage et l'enseignement : y a-t-il une spécificité féminine ?*, in Hélène Dumont (éd.), *Femmes et Droit : 50 ans de vie commune ... et tout un avenir*, Les Editions Thémis, Montréal, 1993, p. 139-170 ; Catherine Weiss et Louise Melling, *The Legal Education of Twenty Women*, 40, *standford Law Review*, 1299 (1987-88) ; Toni Pickard, *Experience as Teacher : Discovering the Politics of Law Teaching*, 33, *University of Toronto Law Journal*, 279 (1983).

^۹ Alison M. Jagger, *Feminist Politics and Human Nature*, Rowman & Littlefield Publishers Inc., Totowa, 1983, p.5.

^{۱۰} subordination

^{۱۱} femme

نظرگاه اصالت ماهیتی^{۱۲} تعریف می کنند مورد سرزنش قرار می دهند، چرا که معتقدند که به جای اینکه زن را به عنوان یک موجود و انسان تعریف کنند، موقعیت او را تنزل داده اند و به عنوان یک ماهیت در نظر می گیرند. برای آنها، زن قبل از اینکه زن باشد، انسان است.

ازلحاظ نظری، مفاهیم «زن» و «تبعیت» متضمن چشم اندازهای متفاوت راجع به چهارموضوع بنیادی هستند. نخست هر کدام از تئوریهای فمینیستی، طبیعت یا فرهنگ و تربیت زنان را مطرح می کنند. برخی از فمینیستهای طبیعت گرا معتقدند که این تفاوتها کاملاً «طبیعی» هستند و اساساً تفاوتهای مزبور اعم از اینکه ناشی از تمایزات بیولوژیکی-فیزیکی باشند یا حاصل جبر بیولوژیکی، خود «جوهر» طبیعت زنانه را تشکیل می دهند. برای فمینیستهای ساختارگرا، تفاوتهای موجود بین زن و مرد عمدتاً و اساساً حاصل و برآیند ساختارهای اجتماعی دوران گذشته و عصر حاضر می باشند. بسیاری دیگر از فمینیستها از موضع گیری صریح راجع به معنای زنانه و مردانه (مذکر و مؤنث) خودداری کرده اند ولی در عمل و به طور تلویحی از یکی از این دو طرز تلقی- و برخی از هر دوی آنها- دفاع می کنند. هریک از تئوریهای فمینیستی در سطوح مختلف طرفداران طبیعت گرا و ساختارگرایی برای خود دارد. دوم اینکه تئوریهای فمینیستی متضمن تمایزاتی در روابط زنانه و مردان و نقشهای متقابل آنها در جوامع غربی هستند. این کارکردهای متقابل، مفاهیم و برداشتهای متغیری از برابری را به وجود می آورند. سوم اینکه این مفاهیم قریبتهای مختلفی از گذشته تاریخی و آینده آرمانی این جوامع ارایه می دهند و نهایتاً، حاصل این اختلافات مهم فکری و برداشتهای متفاوت، ظهور شناخت و آگاهیهایی است که در تبلور کلیشه های زنانه و مردانه به کار می آیند. از اینرو، این تمایزات تئوریک در عمل به نتایج حقوقی گاه مشابه و گاه مغایری منتهی می شوند که حسب مورد، ماحصل بینشهای متفاوتی است که در میراث تاریخی خود داریم. برای مثال دلایل و جهاتی که مبانی قانون گذاریهای اجتماعی در امر اعطای حق مرخصی زایمان به زنان شاغل را تشکیل می دهند، از نظر هر یک از تئورهای فمینیستی متفاوت از دیگری است. چنانچه از نظر فمینیسم یکسان نگر، اعطای این حق در واقع نوعی مداوا و درمان «بی طرف» مستخدمی است که دچار نوعی معلولیت موقتی شده است. برای فمینیسم تفاوت نگر، اعطای این حق به منزله ارزش و بهادادن به نقش موگد زنان در امر تولید مثل است. از نظر فمینیسم رادیکال، این کار در واقع اقدامی است لازم و ضروری جهت پرده پوشی بر تبعیض جنسی اعمال شده نسبت به زنان چه در طول تاریخ و چه در دوران معاصر، که در انتظار انقلاب و سرنگونی نظام پدرسالار هم چنان بچه به دنیا می آورند! فمینیسم روابطی، پذیرش و اعطای مرخصی - ولومتغیر و ناپایدار- به پدر و مادرها را در واقع اعلام به رسمیت شناختن کارکردهای متعدد و متنوعی می داند که توسط مجموعه اشخاص حاضر در محیط کودک اعمال می شود. نظر به اینکه هر راه حل حقوقی، آثار مهم و متفاوتی را در زندگی زنان ایجاد می کند، لذا تئوریهای فمینیستی تحلیل دقیق پیش فرضها و نیز اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی را سرلوحه کار خود قرار می دهند که بر نهادهای حقوقی تاثیر می گذارند یا آنها را توجیه می نمایند یا به آنها مشروعیت می بخشند.

^{۱۲} essentialiste

تحلیل فمینیستی خاص حقوق به چه معناست؟ با وجود اینکه بسیاری از «مادران» جنبش نوین فمینیستی به طور سنتی به فرانسه منتسب هستند^{۱۳} و علی رغم اینکه تاثیر چشم گیری بر فمینیسمهای حقوقی نظام آنگلو-ساکسون^{۱۴} گذارده‌اند، به نظر می رسد که علم حقوق هم در فرانسه و هم در اروپا^{۱۵} در برابر اعتراضات و انتقادات زنان کماکان بی تفاوت و تاثیر ناپذیر مانده است. لازم به ذکر است که از باب انتقاد از حقوق به طور کلی باید به این مهم اشاره کنم که به جز چند مورد جزئی و فرعی^{۱۶} اساساً مطالعات حقوقی فمینیستی در فرانسه توسط افراد غیر حقوقدان و اغلب توسط زنان ادیب،^{۱۷} جامعه شناسان،^{۱۸} فلاسفه^{۱۹} و سیاست دانان^{۲۰} انجام شده است. درواقع این مقاومت و تاثیر ناپذیری حقوق (مدنی) در برابر نقد فمینیستی، برخلاف همتای آن یعنی کامن‌لا، بزرگ‌ترین و جدی‌ترین مانع در راه به رسمیت شناختن علمی تحلیل فمینیستی حقوق در سنت فرانسوی است. آیا این امر به سر سختی و دافعه حقوق فرانسه و حقوق مدنی به طور کلی در برابر انتقاد بازمی گردد؟ آیا باز هم طبق معمول، جایگاه و نقش تعیین کننده عمل گرایی تشریفاتی حقوق مدنی است که باعث می شود دورنمای سیاسی خاص خود را نیز بیوشاند و آن را به زیر آورد و طبیعتاً هر ایدئولوژی دیگری را که با ایده و نظریه او متفاوت باشد یا او را زیر سوال ببرد، از میدان به در کند؟ از اختلافات تئوریک موجود چه باید گفت که خود به فرهنگهای حقوق مدنی و کامن‌لا ویژگی خاص می بخشد؟! اینها همه فرضیاتی هستند که می توانند فقدان یک نگرش انتقادی حقوق و یا دقیق تر بگوییم تحلیل حقوقی فمینیست را در سرزمین متخصصین حقوق مدنی نشان

^{۱۳} Le concept du New French Feminism, développé chez les féministes anglo-saxonnes, désigne le mouvement de libération des femmes né dans les années 60. Voir à ce sujet, Elaine Marks et Isabelle de Courtivron, *New French Feminisms*, Schocken Books, New York, 1981 et Nancy Fraser et Sandra Lee Barthy, *Revaluing French Feminism : Critical Essays on Difference, Agency & Culture*, Indiana University Press, Indianapolis, 1992. On le distingue de la première vague de féminisme qui marqua le début du siècle avec, les luttes de suffrages qui eurent lieu en Europe qu'en Amérique du Nord.

^{۱۴} Voir par ex. les ouvrages de juristes féministes tels que Drucilla Cornell, *Beyond Accommodation : Ethical Feminism, Deconstruction and Law*, Routledge, Londres, 1991 ; Drucilla Cornell, *The Imaginary Domain : Abortion, Pornography 1 Sexual Harassment*, Routledge, Londres, 1995 ; Ann Bottomley et Joanne Conaghan, *Feminist Theory and Legal Strategy*, Blackwell Publishers, Oxford, 1993 ; Patricia Williams, *The Alchemy of Race and Rights*, Virago Press, Londres, 1993.

^{۱۵} Il importe de nuancer cette généralisation. En effet, les mouvements féministes des Pays-Bas et, en dehors du continent européen, de la grande Bretagne participent très activement aux débats contemporains tant dans les milieux militants qu'universitaires et intellectuels.

^{۱۶} Par ex. Odile Dhavernas, *Droits des femmes, pouvoir des hommes*, Seuil, Paris, 1978 ; Olwen Hufton and Yota Kravaritou (ed), *Gender and the Use of Time / Genre et Emploi du Temps*, European Forum Series, Vol.3, Kluwer Law International, La Haye, 1998.

^{۱۷} Par exemple, Simone de Beauvoir, *Le deuxième sexe*, Gallimard, Paris, 1949.

^{۱۸} Par ex. Colette Guillaumin, *Sexe, race et pratique du pouvoir, Côté-femmes*, Paris, 1992 ; à Marie-Victoire Louis, *Harcèlement sexuel et domination masculine*, in Christine Bard, *Un siècle d'antiféminisme*, Fayard, Paris, 1999 ; Jacqueline Laufer, *Introduction : l'égalité et la différence en débat*, in Ephesia, *La place des femmes : Les enjeux de l'identité et de l'égalité au regard des sciences sociales*, La Découverte, Paris, 1995, p.375-381.

^{۱۹} Par ex Françoise Collin, *Différence et différend, la question des femmes en philosophie*, in Georges Duby et Michelle Perrot (éd), *Histoire des femmes en Occident*, vol. 5 (le 20^e siècle), Plon, Paris, 1991, p.243-273 ; Lucie Irigaray, *Le temps de la différence*, Librairie générale française, Paris, 1989.

^{۲۰} Par ex. Mariette Sineau et Evelyne Tardy, *Droits des femmes en France et au Québec 1940-1990*, Les Editions du remue-ménage, Saint-Laurent, 1993.

دهند^{۲۱} در عوض، جنبش فمینیست، ادبیات وسیع و پیچیده‌ای را در حقوق انگلیسی زبان آمریکای شمالی و دیگر کشورهای متعلق به نظام commonwealth به وجود آورده است. این ادبیات روبه رشد، در واقع برآیند علوم اجتماعی می باشد و به شدت از آن متأثر شده است. اگر سالهای دهه ۶۰ میلادی، با انجام تحقیقات و بررسیهای مختلف راجع به جایگاه جنس مؤنث در حقوق به سر شد، در عوض در سالهای دهه ۷۰ میلادی بیشتر به مطالعه و بیان ناگفته‌ها و به چالش کشیدن تمّع و استفاده‌های جنسی از زنان و خشونتهای اعمال شده علیه آنان اهمیت داده شد. در دهه‌های اخیر نقد فمینیستی به موازات فعالیتهای سیاسی مبارزاتی خود که بیش از پیش موجب جلب توجه دیگران شده است، عرصه‌های تئوریک را نیز با ارایه برداشتهای فکری متعدد، به تصرف خود در آورده است.^{۲۲} نویسندگان آمریکایی، انگلیسی، استرالیایی و کانادایی (به ذکر نویسندگان این کشورها اکتفا می کنیم) به تعمق و تفحص در کلیه موضوعات حقوقی، نهادهای حقوقی و مبانی سیاسی و فلسفی آنها هم در حقوق خصوصی و هم در حقوق عمومی پرداخته و اساساً و قبل از هر چیز، خود این تقسیم بندی اولیه و اساسی خصوصی – عمومی را زیر سوال برده‌اند.^{۲۳} در برابر وفور و فراوانی ادبیات انگلیسی زبان، تصمیم گرفتیم که نوشتار حاضر را بر اساس سنت فمینیستی ایالات متحده آمریکا بنگاریم.

بر اساس مقدمه حاضر، فمینیسم حقوقی به سه بخش تقسیم می شود. بخش نخست به فمینیستهای «سیستمیک» یا ایدئولوژیک می پردازد. از نظر این فمینیستها شکل جنس گرایی اساساً معلول نوع برخورد و رفتاری است که از سوی نظام به طور کلی و نظام حقوقی به طور خاص بر زنان اعمال می شود. از این منظر راه رسیدن به برابری بین جنسهای مذکر و مؤنث این است که یا حقوق مردان به زنان تسری و تعمیم داده شود (فمینیسم یکسان نگر)، و یا سیستم حقوقی به وسیله وارد کردن والحق اندیشه های به اصطلاح زنانه در آن، انسانی شود (فمینیسم تفاوت نگر). این دوشکل اول از فمینیسم که مناقشه (یکسان نگر – تفاوت نگر) را تشکیل می دهند، در واقع قرائتی فمینیستی

^{۲۱} il existe toutefois quelques tests s'est intéressant sur remises de droit en France. Par exemple, ouvrages d'Odile d'affaire intitulée droit des femmes, pouvoir gazon, sur la route 9,4 classiques parmi les ouvrages contemporains, soit par ex. Françoise Dekeuwer-Défossez, droit de femmes, d'aloise, Paris, 1985 ainsi que Simon et tardif, ibid.

^{۲۲} d'excellentes anthologie sur les taux le féministe du droit, voire France E. Olsen (ed), Feminist Legal Theory II : Positioning Feminist Legal Theory Within the Law, New York University Press, New York, 1995 ; D. Kelley Weisberg (ed), Feminist Legal Theory : Foundations, Temple University Press, Philadelphie, 1993 ; Katharine T. Bartlett et Rosanne Kennedy (ed), Feminist Legal Theory: Readings in Law and Gender, Westview Press, Boulder, 1991 et Adrien Katherine Wing (ed.) Critical Race Feminism: A Reader, New York University Press, 1997. Les anthologies suivantes contiennent également des parties importantes qui traitent spécifiquement de la théorie féministe e ndroit: Dan Danielson et Karen (ed), After Identity: A reader in Law and Culture, Routledge, New York, 1995; Kimberlé Crenshaw, Neil Gotanda, Gary Peller et Kendall Thomas (ed.), Critical Race Theory : The Key Writings that Formed the Movement, The New Press, New York, 1995 ; Richard Delgado (ed.), Critical Race Theory : The Cutting Edge, Temple University Press, Philadelphie, 1995.

^{۲۳} de littérature féministes qui critiquent la dichotomie privé / publique emploi étant les autres sciences sociales est défini. Dans le domaine juridique, France Olsen, The Family and The Market : A Study of Ideology and Legal Reform, 96, Harvard Law Review, 1497 (1993) demeure un incontournable. Plus récemment, Susan B. Boyd (ed.), Challenging the Public / Private Divide: Feminism, Law, and Public Policy, University of Toronto Press, Toronto, 1997 offre une analyse exhaustive des arguments élaborés au cours des dernières décennies.

هستند که نزدیک ترین قدر مشترک بین تئوریهای فمینیستی می باشند و محل تلاقی، تقابل و نوآوری سایر تئوریه‌ها به شمار می آیند.

فمینیسم رادیکال «دوم» از این نظر که هم زمان به نقش سیستم در ابدی کردن جنسیت مداری «اول» به ساخت هویت جنس «سوم» می پردازد، عملاً در برزخ بین دوطرف اصلی این مباحثات قرار گیرد. درحقیقت فمینیسم رادیکال که عمدتاً از طریق نوشته‌ها و آثار حقوقدان آمریکایی خانم کاترین مکینون طرح و معرفی می شود، در کنار سایر مسائل، اصولاً به روابط بین سیستم حقوقی پدرسالار و ساخت هویت زنانه می پردازد. فمینیسم رادیکال رابطه قدرت سرکوب مردان و تبعیت و اطاعت زنانه را دایر مدار جنسیت و تفاوت جنسی می داند. برای رادیکالها، در سیستم پدرسالار و از جمله در سیستم حقوقی آن، اساساً هویت انسانها با نفی و طرد زنان شکل می گیرد. از این حیث هویت زنان خود به عنوان مشکل و مسئله مطرح می شود، چرا که شکل گیری هویت آنان اساساً در نفی سیستماتیک آنان است. در نتیجه خود سیستم به طور تمام و کمال زیربنای نابرابری جنسی را می گذارد. برخلاف فمینیستهای یکسان نگر و فمینیستهای تفاوت نگر که به مدینه فاضله باور دارند و معتقدند که برای رسیدن به آن کافی است که اصلاحاتی جزئی انجام داد و از این طریق به نابرابری جنسی پایان داد، فمینیستهای رادیکال انقلاب را توصیه می کنند. فمینیسم حقوقی رادیکال، همان طور که از نام آن پیداست، فمینیسمی است که به خاطر جنبه تحریک آمیز و افراطی آن، فشار ناروا و ناحقی به فمینیسم در کلیت آن وارد می کند. با وجود این، کما کان از اهمیتی بنیادی و اساسی در جنبش فمینیستی معاصر برخوردار است.

بخش سوم به سه شکل از فمینیسم «هویت گرا» اختصاص دارد که تلاش می کنند از ملاک تفاوت جنسی به عنوان مبنای فکری تئوریهای فمینیستی عبور کنند. این فمینیستها در جنبش منتقدین دوگانگی های امروزی قرار می گیرند. در نتیجه با بررسی دقیق محدودیتهای ساختار هویت جنسی تلاش می کنند که موضوع بحث کلاسیک را از تفاوت جنسی خارج کنند. اینجاست که فمینیسم ضد نژاد پرست، روابطی و پست مدرن وارد عمل می شوند. فمینیسمهای مزبور، در هر مورد محدودیتهای معنایی «زن» را که در واقع مرکز ثقل سایر تئوریهای فمینیستی است، به خوبی نشان می دهند. طرفداران فمینیسمهای هویت گرا شیوه‌ای را که در آن سیستم حقوقی در ساخت و تداوم نگاه‌های مکانیکی و مضّر به حال زنان [تاثیر می گذارد]، زیر سؤال می برند. مسئله اصلاح سیستم حقوقی که توسط فمینیستهای سیستمیک یا ایدئولوژیک توصیه شده است مسئله نارس و ناپخته ای است، زیرا راه‌حلهای حقوقی و اصلاحات پیشنهادی آنها اساساً بر هویت جنسی ماهیت باور و اصالت ماهیتی مبتنی است. از لحاظ عملی فمینیستهای هویت گرا برای رهایی زنان، راه حل شالوده شکنی و ساختارزدایی از مفهوم زنانه را، آن گونه که در حقوق رواج یافته، توصیه و تجویز می کنند. مضاف بر آن تهیه و تدارک مدلهای جدید فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را مبنای ضروری در تغییرات اجتماعی و اصلاحات حقوقی می دانند.

برای بهتر نشان دادن تئوریهای مختلف فمینیستی، پس از توضیح و توصیف هریک از این رویکردها به تحلیل آثار و نوشته‌های یک نویسنده آمریکایی پرداخته می شود. ضمناً هریک از این انتقادات مختصری از تئوری فمینیستی مورد بحث است. مرخصی زایمان، واحدهای رزمی نظامی، مسئولیت مدنی، پورنوگرافی یا هرزه نگاری، تجاوز جنسی، قوه قضاییه، ناممکن شدن اجرای تعهدات در روابط قراردادی و نیز طلاق، از جمله مطالب و مسائل متنوع و گوناگونی هستند که در توضیح هر کدام از تئوریهای فمینیستی مورد استفاده قرار می گیرند. اما از لحاظ

تئوریک مفاهیم کاربردی «اصالت ماهیت»، «وجدان یا خودآگاهی کاذب»، «میان بخش بودن» و «آلترناتیو تفاوت» از جمله موضوعاتی هستند که در کنار دیگر مطالب، به طور خاص به تحلیل آنها پرداخته می شود.

اول - فمینیسمهای سیستمیک یا ایدئولوژیک^{۲۴}

مناقشه بین فمینیسم یکسان‌نگر و فمینیسم تفاوت‌نگر، وجود تناقضی بنیادی اساسی را آشکار می کند. در واقع مبنا و تکیه گاه فمینیسم بر این قرار دارد که افراد بشر موجودات و مخلوقات جسمی و مادی هستند. چه از لحاظ تاریخی و چه دردنیای معاصر واقعیت بدن و جسم زن با واقعیت بدن و جسم مرد برابر نبوده و نیست. از اینرو، اگر برای مثال قابلیت و توانایی بچه دار شدن و بچه زایی زنان را در نظر بگیریم، دیگر نمی توان به شیوه واحد و یکسان و عیناً به همان شیوه ای که با مردان رفتار می شود با زنان نیز رفتار کرد. اگرچه این حالت عینی و عملی ضرورت به رسمیت شناختن تفاوتها را موجب می شود، در عوض همین امر خود خطر تقویت جبر بیولوژیکی و زیست شناختی را به دنبال دارد. چگونه می توان از ضرورت توجه به تفاوتهای جنسی دفاع کرد، درحالیکه اصرار داریم که بیولوژی نمی تواند سرنوشت نه زنان و نه مردان را رقم بزند؟

وجوه تمایز بین تئوریهای فمینیستی در میزان اهمیتی است که هریک از آنها به عناصر و عوامل طاری و غیرانتخابی تفاوت جنسی می دهند. به تعبیر حقوقی، مسئله این است که آیا برابری به معنای رفتار یکسان و بالسویه است (فمینیسم یکسان‌نگر) یا رفتاری متفاوت (فمینیسم تفاوت‌نگر). حقوقدانها به اشتباه گمان می کنند که باید از بین این دو نظریه برابری، یکی را انتخاب کرد؟ از نظر غالب نظریه پردازان حقوقی طرح این بحث کوچک نما که تاریخ مصرف آن سپری شده است، دیگر امروزه با واقعیتهای مهم فمینیسم تطبیق نمی کند. مع ذلک تداوم این مناقشه در ایدئولوژی حقوقی غالب، موجب شده است که کماکان به عنوان یکی از گرایشهای مهم در درک وضعیت و چارچوبی که فمینیسم امروزی در حقوق دارد، مطرح باشد. به همین خاطر تصمیم گرفتیم مقدمه حاضر را با شرح مختصر مجادله بین یکسان‌نگر و تفاوت‌نگر آغاز کنیم.

به طور خلاصه فمینیستهای یکسان‌نگر پیشنهاد می کنند که تفاوتهای زن مرد نادیده گرفته شود و بی طرفی حقوقی ملاک قرار گیرد، در حالیکه در مقابل فمینیستهای تفاوت‌نگر از این ایده دفاع می کنند که باید تفاوتها را به رسمیت شناخت و ضمن بها دادن به آنها، با تدوین برنامه های خاص و هماهنگ با تجربه زندگی زنان، ناعدالتیها و ظلمهای گذشته را جبران کرد. در این خصوص مجموعه ای از متغیرها و عوامل ناپایدار وجود دارند که باید به آنها توجه نمود.

با این حال بی مناسبت نیست اگر برای بیان و تفهیم بهتر مطالب مطرح در این نوشتار وادای حق مطلب، در نشان دادن تفاوتهای موجود بین این متغیرها کمی اغراق و مبالغه کنیم. این موضع گیریهای مختلف و مخالف، به دلایل مختلف، سیاستهای حقوقی گوناگون و گاه شبیه به هم را موجب شده است. پس از توصیف مختصر و طرح انتقادات مهم اصلی وارد بر فمینیسم یکسان‌نگر (الف) و فمینیسم تفاوت‌نگر (ب) به تحلیل دو مقاله تمثیلی از هریک از این دودیدگاه می پردازیم (ج).

^{۲۴} les feminismes systémiques

الف - فمینیسم یکسان‌نگر^{۲۵}

تئوری فمینیستی یکسان‌نگر، بدون انکار تفاوت جنسی، معتقد است که باید آثار و نتایج حاصل از این تفاوت جنسی را نادیده بگیریم. این تئوری در واقع از معنی و مفهوم «انسان» نشأت می‌گیرد. طبق این نظر باید با اشخاصی که در وضعیت‌های مشابه به سر می‌برند به طور یکسان و مشابه برخورد شود و با اشخاصی که در وضعیت‌های متفاوت قرار دارند، باید به گونه متفاوت برخورد شود.^{۲۶} این فمینیستها معتقدند که حقوق زنان نباید کمتر از حقوق مردان باشد. برای مثال در قرن ۱۹ و تا اواسط قرن ۲۰ در فرانسه، از جمله مطالعات زنان این بود که حق رای، حق تملک و اعمال مالکیت هم چون مردان برای آنان به رسمیت شناخته شود. امروزه در قرن بیستم، زنان می‌خواهند که هم چون مردان امکان دسترسی و دستیابی به کار و آموزش را داشته باشند و از اینکه حقوق و دستمزد زنان شاغل در غرب تقریباً معادل هفتاد درصد حقوق و دستمزد مردان است به شدت معترضند. جان کلام اینکه، باید با هر دو جنس (زن و مرد) در مقابل هر هنجار یا قاعده‌ای به طور یکسان و متقارن برخورد شود.

میان فمینیست‌های یکسان‌نگر یک مسئله حل نشده هم چنان مطرح است و آن اینکه: یعنی چه نباید کمتر از مردان حقوق داشت؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، باید ابتدا «تفاوت» را شناخت و سپس «تشابه» را و در نهایت ملاک‌ها و معیارهای برخورد مشابه یا متفاوت را شناسایی کرد. فمینیسم یکسان‌نگر اصل را بر بی‌طرفی جنسی می‌گذارد. این فمینیستها طرفدار قوانین و آرای قضایی هستند که از نظر تفاوت جنسی، بی‌طرفی را چه در گفتار و چه در عمل رعایت می‌کنند. در چنین شرایطی، بی‌طرفی به معنای نادیده گرفتن تفاوت‌ها بین جنس‌های مختلف و انتخاب سیاست‌های «تک جنسی» است. به این ترتیب، این فمینیستها برابری رسمی بین زنان و مردان را مطالبه می‌کنند. برای آنان، مدینه فاضله برابری بین زن و مرد از قبل در درون خود سیستم حقوقی وجود دارد. کفایت اعمال حقوق و امتیازاتی را که مردان از آنها برخوردارند متحدالشکل کرد و آنها را به زنان - که به دلایل تاریخی و اجتماعی از آنها محروم بوده و شده‌اند - تسری داد.

این فمینیستها، همانطور که از نام آن پیداست، طرفدار بینش متقارن و یکسان‌نگر سیستم حقوقی هستند. آنها مدلی «شبه ساز» را پیشنهاد می‌کنند و به عنوان اصل اولیه، فرض را بر این می‌گذارند که زنان و مردان در وضعیت‌های مشابه قرار دارند؛ بنابراین باید از رفتارها و پاسخ‌های مشابه برخوردار شوند. در چنین شرایطی مبنای این برابری در واقع اصل انتزاعی برابری همه انسانها است و از اینرو خواستار حقوق قانونی برای آنها هستند. بنابراین باید زنان را در دنیای مردان شبه سازی و ادغام نمود و تمایزات و تفاوت‌هایی را از بین برد که منشأ نابرابری هستند و زنان از آنها رنج می‌برند. برای نمونه می‌توان به مطالعات و خواست‌های مربوط به برابری در امکان دسترسی و دستیابی یکسان زنان و مردان به کار، حرفه، حقوق و ارتقای شغلی اشاره کرد.

نظریه پردازان فمینیسم یکسان‌نگر علیه قوانینی مبارزه می‌کنند که مسئولیت‌ها، تعهدات و فرصت‌های متفاوت به زنان و مردان می‌دهند. زنان نباید از برنامه‌های حقوقی ویژه برخوردار باشند. این فمینیستها ناراضی‌تی و مخالفت خود

^{۲۵} le féminisme de la symétrie

^{۲۶} Pour une analyse détaillée des contradictions engendrées par la théorie libérale de l'individu, V. Joan Wallach, Only Paradoxes to Offer : French Feminist and the Rights of Man, Harvard University Press, Cambridge, 1996.

را نسبت به قوانین حمایتی- که از نظر آنها در واقع قوانین پدرسالارانه هستند- نشان می دهند. مثلاً در حیطه حقوق کار، فمینیستهای یکسان‌نگر قوانینی را که انجام کار در شیفت شب و یا حداکثر ساعات کار برای زنان را محدود می کنند، قبول ندارند. آنها همچنین با مرخصی های حاملگی یا زایمان بدون اینکه مشابه آن- یعنی مرخصی های پدرانه وجود داشته باشد- مخالفت می کنند. آنها با ذهنیتی مشابه، به برنامه های به اصطلاح اقدام مثبت نیز اعتراض دارند، برنامه هایی که هدف آنها مساعد کردن^{۲۷} اشتغال به کار زنان و اقلیتهایی است که در طول تاریخ از هیچ گونه امتیاز و مزیتی برخوردار نبوده اند.

نظریه برابری از راه فمینیسم یکسان‌نگر، عملاً در مواردی که معادل مردانه در برابر واقعیت زنانه وجود ندارد، دچار مشکل می شود. در این خصوص می توان به دو وضعیت خاص اشاره کرد: یکی مسئله بیولوژیک و دیگری واقعیت تاریخی. در حقیقت این تئوری طرفدار «رفتار برابر» و در نتیجه رفتار و برخورد یکسان و برابر با مردان و زنان است. مثلاً طبق مدل شبیه ساز محض^{۲۸} زن حامله باید به عنوان کارگری در نظر گرفته شود که از مرخصی استعلاجی استفاده می کند و یا در حالت از کار افتادگی موقت به سر می برد. اما در خصوص نابرابریهای تاریخی باید گذشته را فراموش کرد و بدون در نظر گرفتن امتیاز و ارفاق، برابری را برای آینده مد نظر قرارداد.

نقد فمینیسم یکسان‌نگر

عمده ایراد وارد بر تئوری فمینیستی یکسان‌نگر این است که این تئوری به زنانی که با هنجارهای مردانه رقابت می کنند ارزش و بها می دهد، در حالیکه زنانی هم چون مادران خانه دار را که به طور سنتی وظایف زنانه را به دوش می کشند، در درجه دوم و پایین تر از آنها قرار می دهد. در حقیقت برای این فمینیستها تحقق برابری بین زن و مرد فقط وقتی ممکن است که نتوان زنان را از مردان جدا کرد، زیرا اصل بر بی طرفی جنسی است. ملاک و شاخص بی طرف بودن یا نبودن در این است که آیا ما این مرد به اصطلاح سفید پوست، برتر، آزاد، مستقل و خردمند! را از زنان متمایز می دانیم یا خیر. ایراد دیگر این است که این تئوری وضعیت فعلی و موجود را به عنوان یک قاعده و استاندارد در نظر می گیرد و کلیه برداشتهای اجتماعی را می پذیرد که از قبل وجود داشته اند و به مردان نوعی مزیت و برتری می دهند. در این دیدگاه تفاوت بین جنسها و آثار آن، به جای اینکه در یک رابطه زن - مرد قرار گیرد، عمدتاً و به طور کامل در کنار زنان قرار می گیرد. علاوه بر آن، نگاه یکسان‌نگر، هنگامی که با تفاوتیهای واقعی زن و مرد روبرو می شود، ارزش خود را ازدست می دهد. به عنوان مثال در نظر گرفتن حاملگی زنان به عنوان «بیماری»، «مشکل» و یا «معلولیت و ناتوانی موقتی» اثری جز لطمه زدن به زنان ندارد. از نظر این فمینیستها استناد و تمسک به نابرابریهای تاریخی بین زنان و مردان اقدامی است برای جلب ترحم و عملاً به راه حلی (ارفاقی) نازل و غیرموجه تبدیل می شود، هر چند خود مردان همواره در طول تاریخ از این وضعیت بهره برده اند. ایراد دیگر این تئوری این است که از یک طرف آن طور که باید به تحلیل دقیق ناعدالیهای اجتماعی هم چون فقر، وابستگی مالی و خشونت که در طول تاریخ بر زنان رفته است، نمی پردازد و از طرف دیگر برای مبارزه با این بی عدالتیهای

^{۲۷} مشروط به داشتن صلاحیتی یکسان

^{۲۸} L'adjectif « pu » sert de rappel à la présentation quelque peu caricaturale, parce qu'introductive, de cet article. En effet il existe une panoplie de solutions intermédiaires entre chacune des positions extrêmes de ce modèle, positions qui embrassent à la fois des postulats de la différence et de symétrie.

اجتماعی، در بیان آثار بی طرفی جنسی بیش از حد بزرگ‌نمایی می‌کند. همچنین یکسان‌نگری و اعلام برابری در رفتارهای نابرابری که در طول تاریخ و حتی در دوران معاصر بین زنان و مردان وجود داشته و دارد خود به نوعی بی‌عدالتی و ظلم منجر می‌شود. زیرا اعلام بی‌چون و چرا و انتزاعی برابری بین زن و مرد خود موجب نادیده گرفتن حقیقت آنان می‌گردد. خلاصه اینکه، فمینیسم یکسان‌نگر با پذیرش قطعی پیش فرض بی طرفی نهادهای اجتماعی و بدون اینکه در صحت یا سقم این پیش فرض تأمل یا تردیدی نماید، عملاً وضعیتهای متفاوت زنان و مردان را نادیده می‌گیرد. ایرادات و انتقادات مذکور موجب شده است که برخی از فمینیست‌ها چاره را در فمینیسم تفاوت‌نگر جستجو می‌کنند.

ب- فمینیسم تفاوت‌نگر^{۲۹}

فمینیست‌های تفاوت‌نگر ریشه مشکلات زنان را در این می‌بینند که از لحاظ اجتماعی و تاریخی، خصوصیات و ویژگی‌های به اصطلاح زنانه از قبیل، همدردی، فداکاری، ایثار و از خود گذشتگی بی ارزش شده است. باید به روابط انسانی ارزش داده شود و به جای رقابت و مخاصمه با یکدیگر، همکاری و وساطت را پیشه ساخت. در حقیقت اصل اولیه در فمینیسم تفاوت‌نگر دقیقاً ناظر به تفاوت‌هایی است که از هر نظر زنان و مردان را از هم متمایز می‌کند. این فمینیست‌ها خصوصیات و ویژگی‌های تمیز دهنده زنان از مردان را به عنوان وجوه تمایز و مشخصه‌های مثبت و مکمل در نظر می‌گیرند. آنها معتقدند که تاریخ طبقه (زن) را بد تعریف کرده، چرا که ارزش حقیقی زن را به دقت تقویم نکرده است. فمینیست‌های تفاوت‌نگر از بیان بلیغ برابری در جهت دفاع از سیاست‌های عمومی، تصویب قوانین و صدور آرا و احکام قضایی زن‌گرایانه استفاده می‌کنند.

فمینیست‌های تفاوت‌نگر - چون فمینیست‌های یکسان‌نگر - معتقدند که مدینه فاضله برابری بین زن - مرد در نظام حقوقی کنونی وجود دارد و به جای این که در صدد تعمیم حقوق مردان به زنان باشند، به هماهنگ‌سازی و متناسب کردن نهادهای حقوقی - که به عنوان نهادهای عمدتاً مردانه تلقی می‌شوند - با ویژگی‌هایی که به طور سنتی زنانه محسوب می‌شوند، بیشتر اهمیت می‌دهند. از نظر این فمینیست‌ها ضعف ایدئولوژی غالب در این است که در نگاه ماهیت باور خود (اصالت ماهیت)، نمونه اصلی و اولیه فرد را (به عنوان یک ماهیت) بر مرد انتزاعی، آزاد و مستقل اختصاص می‌دهد که در نتیجه آن زن چه از لحاظ تاریخی و چه از حیث سیاسی، محروم و مطرود واقع می‌شود. به همین علت باید مبانی نهادهای حقوقی، نه بر اساس نادیده گرفتن تفاوت‌ها و رسیدن به بی طرفی محض و هم‌تا قرارداد زن و مرد، بلکه بر اساس مطرح کردن و ارزش دادن به ویژگی‌ها و صفات زنانه بازسازی شود. فمینیست‌های تفاوت‌نگر، روابط بین انسان‌ها را از منظر اجتماعی و ارتباطی - و نه فردگرا - می‌بینند؛ از اینرو طرفدار سیستم و تفکر حقوقی هستند که بایک جامعه (دوجنسی) هماهنگ و موزون باشد.

^{۲۹} Les textes classiques qui exercent une différence déterminante sur le féminisme de la différence sont, aux Etats-Unis, Carol Gilligan, In a Different Voice : Psychological Theory and Women's Development, Harvard University Press, Cambridge, 1982 et Field Belinky, Blythe Mc Vicker Clinchy, Nancy Rule Goldberger et Jill Matuck Tarute, Women's Way of Knowing : The development of Self, Voice, and Mind, Basic Books, New York, 1986 et, en France, Luce Irigaray, Spéculum de l'autre femme, Les Editions de Minuit, Paris, 1974 ; Luce Irigaray, Ce sexe qui n'en est pas un, Les Editions de Minuit, Paris, 1977 et, plus récemment, Irigaray, Le temps de la différence, supra note 12.

^{۳۰} le féminisme de la difference

این تئوری، ایده آل یکسان ساز و (قرینه بین) فمینیسم یکسان نگر، که خود را به برابری رسمی زن و مرد قانع کرده است، مردود می‌داند و در عوض، اولویت را به «برخورد ویژه» جهت رسیدن به فرصتهای برابر و برابری دستاورد ها می‌دهند. این موضع‌گیری، عملاً به سوی یک «مدل الحاقی» جهت‌گیری می‌کند. یعنی مدلی که در آن آثار، ویژگیها و مشخصه‌هایی که به طور سنتی به زنان نسبت داده می‌شود، به مدل مردانه حاکم، ملحق و متصل می‌شود. مسئله این است که با تایید نهادهای مربوط و متناسب کردن آنها برای زنان، عملاً هنجار به اصطلاح (مردانه) را تغییر دهند. برای مثال، تصویب طرحهای مرخصی مادرانه (زایمان) در واقع برای تضمین این امر است که زنان به ناحق و به خاطر تفاوتهای بیولوژیکی که با مردان دارند متضرر نشوند. هدف چنین برنامه‌ها و طرحهایی این است که نهادهای موجود و برخاسته از نیازهای کارگران مرد را با واقعیتهای کارگران زن تطبیق دهند. فمینیستهای تفاوت نگر برای برخورداری از حقوق و مزایای برابر در ازای کار برابر زن و مرد مبارزه می‌کنند. آنها از این طریق می‌خواهند به کارهایی که به طور سنتی توسط زنان انجام می‌شده و دقیقاً به همین دلیل دستمزد کمی در ازای آنها پرداخت می‌شده است، دوباره ارزش و اعتبار ببخشند. فمینیستهای مزبور طرفدار تدوین و تصویب حقوق خاص برای زنان هستند تا شاید بدین وسیله بتوان به نیازهای آنان پاسخ داد. مثلاً در مورد خشونت‌های خانگی بین زن و شوهر، تاسیس و پذیرش قضایی مفهوم جدید «دفاع از خود» را توصیه می‌کنند که اساساً مبتنی بر نشانه‌های (سندرم) زنان کتک خورده است.^{۳۱}

نقد فمینیسم تفاوت نگر

تئوریهای فمینیستی تفاوت نگر به «ماهیت باوری» و طرفداری از اصالت ماهیت متهم هستند. ماهیت باوری عبارت از این است که یک موجود را به حدّ یک ماهیت تنزل بدهند. مثلاً نتیجه ماهیت باوری زن این خواهد بود که جنس مؤنث الزاماً به عنوان یک امر مادرانه، غریزی (فطری)، احساسی و مراقب تصور شود.^{۳۲} هم چنین فمینیستهای تفاوت نگر (زنان) را تا حدّ یک طبقه تقلیل می‌دهند و براساس آن، تجربه و تاریخ زنان را به عنوان امری عام بین آنان در نظر می‌گیرند، بدون اینکه به تجربه‌های شخصی و متمایز درزندگی آنان توجه نماید. با این کار می‌خواهند مشخصه‌ها و وضعیتهای «زنان» را به همه زنان تعمیم دهند. مبنای کار و موقعیتی که تعمیم داده می‌شود همانا زن سفید پوست و بورژوازی است که به جنس مخالف خود گرایش دارد، درحالی‌که می‌دانیم که همه زنان الزاماً این گونه نیستند و لذا با این کار عملاً تجربیات سرگذشت زنان غیرسفیدپوست، زنانی که به جنس

^{۳۱} Il s'agit de l'adaptation de la défense d'autodéfense, qui exige le critère de danger immédiat, pour prendre en considération l'état psychologique de la femme qui craint pour sa vie dans le cas de violence conjugale. Le syndrome de la femme battue fut développé à l'origine dans Lenore E. Walker, *The Battered Woman Syndrome*, Harper & Row, New York, 1979. En droit, la prise en considération du syndrome de la femme battue dans le concept de légitime défense a suscité une vaste littérature. V. par ex. Phyllis Croker, *The Meaning of Equality for Battered Women Who kill in Self-Defense*, 8, *Harvard Women's Law Journal*, 121 (1985); Christine A. Littleton, *Women's Experience and the Problem of Transition: Perspective on Male Battering of Women*, [1989] *The University of Chicago Legal Forum*, 23; Donna Martinson, Marilyn MacCrimmon, Isabel Grant et Christine Boyle, *A Forum on Lavallée: Women and Self-Defense*, 25, *University of British Columbia Law Review*, 23 (1991); Elizabeth Sheehy, Julie Subbs et Julia Tolmie, *Defending Battered Women on Trial: The Battered Women Syndrome and its Limitations*, 16:6 *Criminal Law Journal*, 369 (1992).

^{۳۲} L'article classique sur l'essentialisme demeure Angela P. Harris, *Race and Essentialism in Feminist Legal Theory*, 42, *Stanford Law Review*, 581 (1990).

مخالف گرایش دارند وزنانی که از طبقات اجتماعی پایین تر هستند، نادیده گرفته می‌شود. در نگاه کلی تر، این تئوریه‌ها، کلیشه زنان متوقع جاه‌طلبی را که معمولاً پرخاشگر توصیف می‌کنند - البته پرخاشگری از مشخصه‌های سنتی مردان است - و با کلیشه‌های همیشگی زنان تطبیق نمی‌کند، نادیده می‌گیرند. ایراد دیگر این تئوریه‌ها این است که با نگاه اصالت ماهیتی خود مردان را نیز در کلیشه و قالب‌های افراطی و نابجا قرار می‌دهند.

این مدل با تاکید بر تفاوت‌های جنسی، امکان برخورد مساعد به حال زنان را فراهم می‌کند. مع ذلک همین امر می‌تواند با تقویت و تشدید کلیشه‌های همیشگی و پیش‌داوری‌های فرهنگی، که تداوم نابرابری‌ها بین جنس‌های مختلف را به دنبال دارد، مآلاً توجیهی باشد برای اینکه با زنان به صورت یک بام و دو هوا رفتار شود. ایراد دیگری که به فمینیسم تفاوت نگر وارد می‌باشد این است که ایدئولوژی فضاهای جداگانه برای زن و مرد را ترویج و توصیه می‌کند. فضاهای جداگانه‌ای که در آنها قلب تپنده هویت زنانه در قابلیت بچه زایی او و قلب تپنده هویت مردانه در نقش نان آوری او قرار می‌گیرد. بدین سان با ارزش دادن به «ملکه منزل» و سلطنت زنان در قلمرو و فضاهای خصوصی (ونه عمومی)، نقش سنتی خانگی و خانه دار بودن امور زنانه را تقویت و تشدید می‌کند و در نتیجه انحصار قدرت سیاسی و اقتصادی در فضاهای عمومی را به مردان واگذار می‌کند؛ به این ترتیب، بر کلیشه‌های ضعف و ناتوانی که به زنان نسبت داده می‌شود، مهر صحت می‌گذارد. خلاصه اینکه توالی فاسد و نامطلوب جنس‌مداری را تداوم می‌بخشد.

ج- دو مقاله نمونه راجع به مناقشه یکسان‌نگر - تفاوت‌نگر

همان طور که پیش‌تر ملاحظه کردیم، فمینیسم یکسان‌نگر و فمینیسم تفاوت‌نگر درگیر یک مناقشه مشترک تفکیک ناپذیرند، چرا که به همدیگر متصل هستند. در این قسمت دوم مقاله آمریکایی تیب از هریک از این دو چشم انداز را بررسی می‌کنیم.^{۳۳}

۱- خانم وندی دبلیو. ویلیام^{۳۴}: «درمزمتم محدودیتهای فرهنگی زنانه و مردانه ناظر بر حرفه

نظامی‌گری و مسئله بچه زایی».

وندی ویلیام در مقاله‌ای تحت عنوان «بحران برابری: تاملاتی چند بر فرهنگ، محاکم و فمینیسم» که به زبان انگلیسی در سال ۱۹۸۲ میلادی منتشر شده است،^{۳۵} حقوق آمریکا را مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا به زعم وی حقوق این کشور در مسائلی که مستقیماً به سازمان دهی جنسی نقش‌های اجتماعی بین زن و مرد مربوط می‌شود، از موضع تئوری تفاوت نگر عمل می‌کند. خصوصاً در این رابطه بر آرای قضایی صادره راجع به واحدهای رزمی نظامی ویژه مردان (الف) و قوانینی که از زنان باردار حمایت می‌کنند (ب)، تاکید می‌کند. از این دو مورد کاملاً

^{۳۳} Pour d'autres exemples illustrant le féminisme de la différence et le féminisme de la symétrie, V. Linda Krieger et Patricia Cooney, The Miller Controversy : Equal Treatment, Positive Action and the Meaning of Women's Equality, 13, Golden Gate University Law Review, 513 (1983) ; Lucinda M. Finley, Transcending Equality Theory : A Way Out of the maternity and the Workplace debate, 86, Columbia Law Review, 1118 (1986) ; Laufer, supra note 11 ; Letizia Gainformaggio, Difference, inégalités, pouvoirs, in Ephesia, supra note 11, p.396-406.; Antoine Lyon-Caen, L'égalité et la différence dans l'ordre du droit, in Ephesia, supra note 11, p.423-425.

^{۳۴} wendy w. williams

^{۳۵} Article publié dans 7, Women's Right Law Reporter, 175 (182) et réimprimé dans Bartlett et Kennedy, supra note 15, p.15-34. Les numéros des pages renvoient à ceux de la réimpression.

مغایر و مختلف برای نشان دادن تاثیر فرهنگی مدل‌های غالب زنانه و مردانه در حفظ تئوری فضا‌های جداگانه استفاده می‌کند. ذکر حقیقت از سال ۱۹۷۱ میلادی به بعد، دیوان عالی ایالت متحده آمریکا برای همیشه با یک قرن رویه قضایی مبتنی بر تئوری فضا‌های جداگانه وداع کرد. بدین ترتیب تئوری فضا‌های جداگانه که در آن به طور سنتی فعالیتهای مردان به امور عمومی و فعالیتهای زنان به امور خصوصی اختصاص می‌یافت، جای خود را به تئوری یکسان‌نگر و مفهوم برابری جنسی داد. در واقع دیوان عالی با احراز سهم عمده و روز افزون زنان فعال در دنیای کارمزدی و نیاز مالی به داشتن دو درآمد برای اکثر خانواده‌ها بود که موضع خود را تغییر داد.^{۳۶} با وجود این خانم وندی ویلیام معتقد است که ریشه این تغییرات را نباید صرفاً در مدل اقتصادی قدیمی خانواده تک درآمد جستجو کرد بلکه آن را باید در تئوری فضا‌های جداگانه دنبال کرد.^{۳۷} از نظر این نویسنده قوانین و مقررات جاری آمریکا زنان را کلیشه‌های زیانبار زمین گیر کرده اند. وندی ویلیام بیشتر طرفدار تئوری یکسان‌نگراست، زیرا در آن به جای اینکه بر وجوه افتراق بین زنان و مردان تاکید شود بروجوه تشابه آنان اصرار می‌شود. از نظری وقت تلف کردن بر روی تفاوت‌های زنان نهایتاً به زیان آنان تمام می‌شود ولو اینکه ممکن است از بعضی جهات رفتارهای مساعد و مناسبی با آنان انجام شود. به همین دلیل است که دریانات خود در دفاع از فمینیسم یکسان‌نگر، استدلال‌ات و توجیهات فمینیسم تفاوت‌نگر را مورد مناقشه قرار داده است و آنها را مردود می‌داند.

الف- واحدهای رزمی نظامی

قبل از هر چیز خانم وندی ویلیام به تحلیل یک رای قضایی می‌پردازد. در رای صادره از دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، بر قوانینی که زنان را از ورود به واحدهای رزمی نظامی در ارتش آمریکا منع می‌کنند، مهر صحت گذارده شده است.^{۳۸} علت این تبعیض در مسائل و مشکلات اجتماعی واحدهای رزمی مختلط (زن و مرد) بیان شده است که البته توجیهات و دلایل ارایه شده برای این تبعیض از نظر نویسنده محکوم و مخدوش است. حکم صادره از دیوان به طور ضمنی به این مطلب اشاره دارد که به دلایل ذیل، ابقای ممنوعیت زنان از ورود به واحدهای رزمی نظامی و انحصار آن به مردان کماکان الزامی است: یک - خطر بروز اختلال در اثر روابط جنسی بین اعضای آن واحد، دو - خودداری مردم از اعزام زنان به جنگ و سوم - پیش داوری فرهنگی و تأیید منفی آن که مانع از این می‌شود که بتوان به راحتی پذیرفت که یک مادر جوان، نگهداری و مراقبت از فرزندانش را به پدر خانواده (همسرش) بسپارد تا خود بتواند عازم جنگ شود.^{۳۹} ادغام زنان در واحدهای جنگی با محدودیتهای اجتماعی پذیرفته شده در مورد رفتارهای زن و مرد در جامعه، تقابل پیدا می‌کند. از نظر وندی ویلیام مسئله این نیست که آیا زنان را می‌بایست به شرکت در جنگ مجبور کرد یا نه، بلکه مسئله این است که زنان باید هم چون مردان، مسئولیت و اختیار تصمیم گرفتن در مورد رفتن یا نرفتن به جنگ را داشته باشند.^{۴۰} از این رو وندی ویلیام فمینیست‌هایی را که صرفاً برای دستیابی به مزایای مثبت مردانگی و مرد بودن مبارزه می‌کنند و حاضر به تقسیم هزینه‌ها، عوارض

^{۳۶} Ibid. p.17.

^{۳۷} Ibid. p. 18.

^{۳۸} Rostker v. Goldgerg, 453 U.S. 57 (1981).

^{۳۹} Williams, supra note 15, p.19.

^{۴۰} Ibid. P. 21

وخطرات زندگی مردانه نیستند، مورد انتقاد قرار می دهد. این موضعگیری، منجر به تقویت مطالبات زنانه ای که از نابرابری بین انسانها دفاع می کنند، خواهد شد. این طرزفکرمانع از این می شود که زنان به طور کامل نقشهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مدنی خود را ایفا کنند.

ب- اقدامات حمایتی مادرانه

همان طور که حاملگی به عنوان جوهره تئوری فضاهاى جداگانه از این پس آماج حملات فمینیستهای یکسان‌نگر قرار گرفته است، اقدامات حمایتی مادرانه نیز محل تلاقی و تقابل بین اقدامات برابری خواهانه بین جنسهای مختلف و محدودیتهای فرهنگی است.^{۴۱} از نظر خانم وندی ویلیام، مسئله حمایت از زنان باردار در واقع معضلی است که هم چون طرح نابرابر و انحصاری اختصاص واحدهای رزمی به مردان، موجب می شود که کماکان تئوری فضاهاى جداگانه پا برجا بماند. درحقیقت هنگامی که حقوق با مسئله بچه زایی که از ویژگیهای منحصر به فرد زنان است روبرو می شود، چگونه می توان اصل برابری بر رفتار یکسان بین زن و مرد را اعمال کرد؟ در سال ۱۹۸۰، در پی اصلاحات قانونی انجام شده که توسط کنگره آمریکا به تصویب رسید «قانون تبعیض آبتنی» کارفرمایان را از اینکه با حاملگی، در مقایسه با سایر اشکال از کارافتادگیها با نظر مساعدتری برخورد کنند، منع کرده است.^{۴۲} این اصلاحیه در برخی از ایالتهای آمریکا که می خواهند با ممنوع کردن کارفرمایان از اخراج زنان به صرف حاملگی آنان، نوعی حمایت مضاعف به زنان اعطا کنند، مشکلاتی را در باب تفسیر آن قانون به وجود آورده است. اما جنبش فمینیسم پیرامون این مسئله دچار انشعاب و تفرقه شده است: آیا یک ایالت می تواند برای اعطای حمایت بیشتر به کارگران زن حامله خود قانون گذاری کند یا خیر؟ طرفداران قانون گذاری حمایتی معتقدند که: اولاً- بارداری مشکلی است که مردان با آن روبرو نیستند. ثانیاً- مادر بودن خود بیانگر نقش محوری زن در خانواده است. ثالثاً- زاد و ولد، ضرورت جامعه است، بنابراین مادر باید از موقعیتی ممتاز برخوردار گردد. وندی ویلیام با این طرز فکر مخالف است. زیرا اساساً چنین نگرشی مبتنی بر جلوه‌ای از تئوری فضاهاى جداگانه است که به زنان در روابطشان با بچه، یک سری تکالیف و امتیازات خاص اعطا می کند. این نگرش کارفرمایان را به این تشویق می کند که زنان را از همان دوران آبتنی تا پایان دوره نوزادی کودک از سایر مستخدمین جدا کنند. وندی ویلیام پیشداوریهای عمدتاً فرهنگی «ونه طبیعی» راجع به رابطه دو گانه همزیستی و وابستگی بین مادر- کودک را مورد بازخواست قرار می دهد. از نظر وی مبانی اقدامات حمایتی مادرانه از یک سو بیشتر بر ساختارهای فرهنگی وایدئولوژیکی قرارداد تا نیازهای زیست‌شناختی، و از سوی دیگر بر توقعات و انتظارات ناظر به نقشها و کارکردهای اجتماعی قرارداد تا تفاوتهای غیرقابل انکار بین جنسهای مختلف. تکیه گاه این اقدامات حمایتی این ایده است که زنان نقش متفاوت و مخصوصی را ایفا می کنند که مستلزم برنامه ای متفاوت و مخصوص است.^{۴۳} وندی ویلیام چنین نتیجه می گیرد که برنامه‌های مربوط به حمایت از زنان باردار، موجب تحمیل هزینه‌های اجتماعی بسیار زیادی به مجموع زنان می گردد. اولاً، در نظر گرفتن بارداری به عنوان موردی خاص موجب می شود که نسبت به سایر موارد ناتوانیها از برخوردی مساعدتر و مناسب‌تر برخوردار گردد، ولی در عین حال همین امر خود

^{۴۱} Ibid. P. 22

^{۴۲} 42 U.S.C. § 2000 e(k) (supp. IV 1980)

^{۴۳} Williams, supra note 15, p. 27.

موجب می‌شود که نهایتاً باب برخوردی استثنایی و کم‌مزیت‌تر نسبت به زنان بازشود. ثانیاً خاص تلقی کردن مادری و مادرشدن، از لحاظ سیاسی موجب جدایی زنان از مردان می‌شود. چرا که از یک طرف به اعمال رفتار مساعد به حال زنان توجه داریم و از طرف دیگر ناعدالتی برنامه‌های ناتوانی و کارافتادگی را که توسط برخی کارفرمایان در حق کلیه کارگزارانشان اعم از زن و مرد اعمال می‌شود، نادیده می‌گیریم. ثالثاً خود رفتار مساعد با ناتوانی و از کارافتادگی ناشی از حاملگی ممکن است آثار و توالی فاسدی را به دنبال داشته باشد و کارفرمایان را تشویق کند که از به کارگیری و استخدام زنان کارگری که درس‌باروری هستند، خودداری ورزند. و سرانجام باید از این امر اجتناب کرد که دولت یا کارفرمایان تحت عنوان حفظ سلامتی جامعه، خود را در قابلیت بچه زایی زنان به طور خاص ذی نفع بدانند، چرا که این امر ممکن است با اعمال تضییقاتی در خصوص سقط جنین یا اقداماتی جهت سلامت و بهداشت جامعه، عملاً منجر به کنترل بدن و جسم زنان گردد.^{۴۴}

از نظر وندی ویلیام ساختارهای اجتماعی که زنان و مردان را از هم جدا می‌کنند، معلول کلیشه‌های فرهنگی هستند که به طور جدی به زنان زیان می‌رسانند. نامبرده، یکسان نگر بودن را راه مناسب تحقق برابری بین زنان و مردان می‌داند و عدالت جداگانه برای این دو گونه متفاوت بشر را مردود می‌داند.^{۴۵} از این رو پیشنهاد می‌کند که درباره اینکه، کیستیم و چه می‌خواهیم، دوباره بیاندیشیم تا شاید از این رهگذر بتوانیم در ایجاد یک نظم نوین نقشی ایفا کنیم.^{۴۶}

۲- خانم لس‌لی باندر^{۴۷}: «اثر حقوقی اخلاق فمینیستی» خواستن» به عنوان معیار مواظبت در مسئولیت مدنی».

مقاله خانم لس‌لی باندر در باب تئوری فمینیستی و مسئولیت مدنی، فمینیسم تفاوت نگر را به عنوان موتور محرکه اصلاحات حقوقی معرفی می‌کند. در این مقاله خانم لس‌لی باندر پیشنهاد تغییر مفهوم «شخص معقول» را مطرح می‌کند، چرا که از نظر وی مفهوم شخص معقول در حقیقت مفهومی است برگرفته از «مرد معقول» یا «پدر خوب و دلسوز خانواده». در حقوق این مفاهیم به عنوان معیار دقت و مراقبت در نظر گرفته شده‌اند و برای اجتناب از محکومیت از باب مسئولیت مدنی به آن استناد می‌شود. بنابراین به خاطر ویژگی مردانه‌ای که در این مفاهیم لحاظ شده است، فمینیست مزبور پیشنهاد می‌کند که ارزشهای به اصطلاح زنانه در این مفاهیم سنتی ادغام شود. تمام استدلال او مبتنی است بر نگاه دویخشی به جهان (تاکید بر تفاوت‌های زنان و مردان) و نگاهی مبتنی بر اعطای ارزشی بیش از اندازه به مرد و در نظر گرفتن بهایی کمتر از حد برای زن؛ نهایتاً فمینیست یاد شده اصرار دارد به اینکه باید سهم مادر سالار هم در این حقوق پدرسالار لحاظ گردد. به این ترتیب، نخست ویژگی مردانه

^{۴۴} Ibid, p. 26.

^{۴۵} Ibid, p. 28.

^{۴۶} Article publié dans 38, Journal of Legal Education, 3 (1988) et réimprimé dans Weisberg, supra note 15, p. 58-74. Les numéros des pages renvoient à ceux de la réimpression.

^{۴۷} Leslie Bender

مفاهیم «شخص معقول» یا «شخص متعارف» را اثبات می‌کند، سپس از منظر اصالت ماهیتی و ماهیت باور از افراد بشر، سعی دارد لزوم وارد کردن خصوصیت زنانه در این ملاکهای تعیین مسئولیت را نشان دهد.

لس‌لی‌بندر به تحلیل قاعده «شخص معقول و متعارف» می‌پردازد؛ قاعده‌ای که در موارد قصور و بی‌احتیاطی در مسئولیت مدنی برای تعیین حدود رفتار قابل قبول مورد استناد قرار می‌گیرد. به نظر وی این قاعده کماکان هنجاری مردانه است، زیرا در زمان وضع و تکوین مفهوم آن فقط مردان حق تعیین و استدلال حقوقی، سیاسی و فلسفی را داشتند و طبیعی است که آنها فقط واقعیت خاص خود را تئوریزه می‌کردند. حتی هنگامی که اصطلاح مزبور تغییر یافت و «مرد معقول» به «شخص معقول» بدل شد، بازهم امروزه به شاخصها و هنجارهای مردانه و چشم‌انداز آقایان قضات، وکلا و اساتید حقوق رجوع می‌شود. صرف تغییر اسم آن هم بدون اینکه مسمای واقعی آن زیر سوال برود، هیچ اثری در تغییر معنا و مفهوم آن ندارد. به نظر لس‌لی‌بندر، نه تنها اصطلاح «شخص معقول» به معنای «مرد معقول» است، بلکه استانداردهای «عقل» و «معقول» خود دارای بارجنسی هستند. تفکیکها و تقسیم‌بندیهای فلسفه غربی و عصر مدرن، عقل و عقلانیت را به مردان و احساسات و عواطف را به زنان تخصیص داده‌اند. امروزه کسانی که بتوانند علناً اعلام کنند که زنان نمی‌توانند معقول باشند، خیلی نادر هستند. مع‌ذلک از نظر این فمینیستها، ارزشهای اجتماعی غالب به مامی آموزند که زن وقتی معقول است که در اوضاع احوال یکسان، هم چون مرد رفتار کند و آن‌گاه که از تمایلات خود یا دیگر زنان تبعیت کند نامعقول است! نهایتاً این نظریه پرداز، ملاک سنتی مراقبت در باب مسئولیت مدنی را از این حیث مورد انتقاد قرار می‌دهد که مطلقاً بر مبنای مفاهیم احتیاط و کارآمدی وضع شده است.^{۴۸}

دعوی خانم لس‌لی‌بندر بر سراین است که مفهوم شخص معقول تغییر یابد و اندیشه‌های عقل و احتیاط با خصوصیت فمینیستی «پاسخگویی» و مورد مواخذه واقع شدن جایگزین شود. نامبرده در این خصوص از تحقیقات روانکاو آمریکایی کارول ژیلی‌گان الهام می‌گیرد. طبق تحقیقات این روانکاو، رشد و توسعه روانی زنان در مفاهیمی چون پاسخگویی و شبکه‌های ارتباطی انسانی متکی به هم خود را نشان می‌دهد، در حالیکه برعکس، تحول و تکامل روانی مردان بر مفاهیم انتزاعی حق و حقوق و عدالت، فردیت، خود رای بودن و روابط سلسله مراتبی استوار است. کارول ژیلی‌گان هم چنین به این نکته اشاره می‌کند که «صدای دیگرگونه» زنان هم چنان ناآشنا است و در جامعه امروزی کمتر از ارزش واقعی آن به آن بها داده می‌شود.^{۴۹}

لس‌لی‌بندر طرفدار این ایده است که اولویتهای اخلاقی زنان با اولویتهای اخلاقی مردان کاملاً متفاوت است. وی معتقد است که باید «صدای دیگرگونه» زنان را به گوش قاعده «شخص معقول» در مسئولیت مدنی رساند.^{۵۰} هم چنین پیشنهاد می‌کند که ضابطه و ملاک «دقت» را که از نگاه کارآمدی اقتصادی به عنوان وظیفه و تکلیف «مرد معقول» در نظر گرفته می‌شود، با «ضابطه پاسخگویی» جایگزین کنند. این معیار جدید شاخص آزادی است هر طور که بخواهد رفتار می‌کند و اگر در استفاده از آزادی خود به دیگری ضرری وارد کرد، میزان احتیاط و مراقبت او را بررسی می‌کنیم؛ اگر احراز شود که در حد شخص معقول احتیاط و مراقبت نموده است دیگر

^{۴۸} Ibid, p. 65-66.

^{۴۹} Ibid, p. 63, Gilligan, supra note 19.

^{۵۰} Ibid, p. 64.

مسئولیتی متوجه او نخواهد بود. در این نگاه «پاسخگو» که از ویژگیهای زنانه است، فرض را بر مسئولیت و پاسخگو بودن شخص متهم می‌گذاریم. از این طریق حقوق به جای اینکه به جداییها، نابرابریهای اختیارات و انزوای افراد دامن بزند، نقش بسیار مثبتی در اصلاح و بهبود روابط اجتماعی ایفا خواهد کرد.^{۵۱} حقوق مسئولیت مدنی باید اصل را بر مسئولیت و پاسخگویی بگذارد؛ باید اولویت را به پاسخگویی و مواخذه گری بدهد و از ملاکهای احتیاط و مراقبت که از آثار کارآمدی و منفعت جویی است، دست برداشت. صدای فمینیست لس‌لی باندرو، پیام آور ارتقا و ترویج امنیت و رفاه انسانها است، که رسیدن به آنها از طریق سنجش رفتارهای انسانی براساس معیارهای به اصطلاح زنانه‌ای هم چون «پاسخگویی» ممکن می‌شود.^{۵۲} از این رو این نویسنده اجرای تئوری فمینیستی تفاوت‌نگری را پیشنهاد می‌کند که محور آن الحاق و ادغام این ارزشهای به اصطلاح زنانه در نهاد حقوقی پدرسالار باشد، تا شاید بدین وسیله بتوان نهاد حقوقی مزبور را با جامعه «دوجنسی» معاصر سازگار کرد. به علت موانع و مشکلاتی که در بالا به آنها اشاره شد، مباحثه بین فمینیسم یکسان‌نگر و فمینیسم تفاوت‌نگر هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی توفیقی در اقصاء همگان به دست نیاورده است. گروه کثیری از فمینیستها معتقدند که مادام که نظریه برابری به این شکاف دوبخشی بین یکسان‌نگرها و تفاوت‌نگرها محدود شود، اصلاحات قانونی و قضایی یارای مقابله با معضل تبعیت زنان را نخواهد داشت. از این رو به کاوش در نگرشهای جدید مبتنی بر دیگر ثنویتها می‌پردازد (دوم) یا بارویگردانی از تفاوت جنسی، مستقیماً به تحلیل و بررسی مبانی تقسیمات یکسان‌نگر - تفاوت‌نگر استیلا - تبعیت می‌پردازند. (سوم)

دوم - فمینیست انتقالی یا فمینیسم رادیکال^{۵۳}

فمینیسم رادیکال در برزخ بین فمینیسمهای «سیتمیک» و فمینیسمهای «هویت‌گرا» قرار می‌گیرد. این فمینیسم از این نظر که تمایز و تفکیک بین فمینیسم یکسان‌نگر و فمینیسم تفاوت‌نگر را با ثنویت و دوگانگی استیلا - تبعیت جایگزین می‌کند عملاً در کنار گرایش تفاوت‌جو و دوبخشی ساز قرار می‌گیرد. این نوع فمینیسم، تفاوت جنسی را در سیستمی طبقاتی یا گروهی مطرح می‌کند.

^{۵۱} Ibid, p. 65.

^{۵۲} Ibid, p. 66.

^{۵۳} un féminisme de transition: le féminisme radical

از نظر برخی از فمینیستهای آمریکای شمالی، فمینیسم رادیکال و خصوصاً نوشته‌ها و آثار خانم کاترین مکینون^{۵۴} و کتاب «روابط» اثر خانم آندره آدورکی^{۵۵} نقش افشاگر را ایفا کرده‌اند. بسیاری در اثر این تالیفات مخرب و کشنده، چه در زندگی خصوصی خود و چه در برداشتی که از جامعه غربی و نقش حقوق داشتند به شدت تکان خوردند. این تئوری فمینیستی، دقیقاً به خاطر رادیکال بودن آن، که بعضاً به تعصب و خرافه‌گرایی منتهی می‌شد، بیش از هر تئوری دیگری موجب جدل و اعتراضات بسیاری گردید.^{۵۶} در حقیقت فمینیسم رادیکال باتوجه به اینکه خود را زخم خورده حاشیه رانده شدن و طرد اجتماعی می‌بیند، عملاً نقش موجودی گزنده و پرخاشگر را ایفا می‌کند و به خاطر جنبه پرخاشگرانه و زیر سوال رفته موجب شد که عملاً برای همیشه چهره فمینیسم تغییر شکل یابد. بررسی کلی تئوریهای فمینیستی حقوق، بدون پرداختن به آثار و دستاوردهای رادیکالیسم حقوقی ناقص خواهد بود؛

نخست جا دارد به بررسی تفاوت‌های معنایی واژه «رادیکال» از لحاظ لغوی پردازیم. باید اذعان کرد که فمینیسم رادیکال، از این نظر که به طور افراطی و اغراق آمیز ظاهر می‌شود و خصوصاً در برنامه‌های پیشنهادی خود دایر برانجام تغییرات در نهاد‌های (اجتماعی، فرهنگی و سیاسی) سنتی که مقبول جامعه هستند به گونه‌ای تند و مبالغه آمیز عمل می‌کند، در واقع مسّامی همان معنای «عامه فهم» از واژه رادیکال است.^{۵۷} البته فمینیسم رادیکال اروپایی از رادیکالیسم آمریکایی متمایز است. در حقیقت از نظر آمریکاییها فمینیستهای رادیکال یک تئوری نوین تمامیت گرا از جامعه جنس محور ارایه می‌دهند. این طرز فکر مبتنی بر ساختار فکری مارکیستی است که در آن طبقه «مرد» براساس استیلای یک طرفه برخاسته از تمتع جنسی، طبقه «زن» را تحت سلطه خود دارد. این فمینیسم از این نظر رادیکال خوانده می‌شود که در بیان ماهیت جنسیت محوری همواره به دنبال یک توصیه و توضیح

^{۵۴} Les deux ouvrages qui ont marqué à jamais la théorie féministe du droit sont : Catharine MacKinnon, *Feminisme Unmodified : Discourses on Life and Law*, Harvard University Press Cambridge, 1987 et Catharine MacKinnon, *Toward a Feminist Theory of the*, Harvard University Press, Cambridge, 1989. Ses autres publications incluent : Catharine MacKinnon, *Sexual Harassment of Working Women*, Yale University Press, New Haven, 1979 ; Catharine MacKinnon, *Does Sexuality Have History?*, 30, *Michigan Quarterly Review*, 1 (1991); Catharine MacKinnon, *From Practice to Theory, or What is a White Woman Anyway?* 4, *Yale Journal of Law and Feminism*, 13 (1991); Catharine MacKinnon, *Reflections on Sex Equality Under Law*, 100, *Yale Law Journal*, 1281 (1991); Catharine MacKinnon, *Pornography as Defamation and Discrimination*, 71, *Boston University Law Review*, 793; Catharine MacKinnon, *Only Words*, Harvard University Press, Cambridge, 1993; Catharine MacKinnon, *The Market, Preferences and Equality*, 7, *Canadian Journal of Law Society*, 97 (1994); Catharine MacKinnon, *Rape, Genocide and Women's Human Rights*, 17, *Harvard Women's Law Journal*, 5 (1994) et Catharine MacKinnon, *Pornography Left and Rights*, 30, *Harvard Civil Rights – Civil Liberties Law Review*, 143 (1995).

^{۵۵} Andrea Dworkin, *Intercourse*, Free Press, New York, 1987.

^{۵۶} Catharine MacKinnon compte plusieurs détractrices. Parmi elles, celles qui se qualifient elles-mêmes de féministes incluent : Kate Roiphe, *The Morning After : Sex, Fear and Feminism*, Little, Brown & Company, Boston, 1993 ; Naomi Wolf, *Fire with Fire : The New Female Power and How It Will Change the 21st Century*, Chatto & Windus Limited, Londres, 1993; Wendy McElroy, *A Women's Right to Pornography*, St. Martin's Press, New York, 1995; Sallie Tisdale, *Talk Dirty to Me: An Intimate Philosophy of Sex*, Doubleday, New York, 1994; Catharine Paglia, *Sexual Personae: Art and Decadence from Nefertiti to Emily Dickinson*, Vintage Books, New York, 1991; Camille Paglia, *Sex, Art and the American Culture*, Vintage Books, New York, 1992 et Camille Paglia, *Vamps and Tramps*, Vintage Books, New York, 1994.

^{۵۷} Random House Webster Unabridged Dictionary 1996.

تمامیت گراست. علوم اجتماعی از منابع اصلی نفوذ و اقتدار اجتماعی آمریکاییها محسوب می‌شود، در حالیکه فرانسویان نیروی خلاق و تعیین کننده روشنفکری را در روانکاوی و نقد ادبی می‌بینند. بسیاری از فمینیستهایی که در فرانسه خود را (از قبیل شراره‌ای چون خانم مارگریت دوراس) رادیکال می‌خوانند، عملاً رادیکالیسم و رادیکال بودن خود را در این می‌دانند که امر تئوری پردازی یکی از کریه‌ترین و مشمئزکننده‌ترین فعالیتهاست. از اینروست که این فمینیستها علیه خطرات ناشی از مدلهای تئوریک مبارزه می‌کنند. بلعکس دیگر فمینیستهای فرانسوی هم چون سیمون دوبووار، ژولیا کریستوا، کاترین کلمانت و هلن سیخوس، به نفع موضعیهای واضح و روشن تئوریک مبارزه می‌کنند. برای این فمینیستها، رادیکالیسم در واقع بیانگر نوعی فمینیسم است که در آن رهایی زنان بخش لاینفک تغییرات رادیکالی است که خود را در دگرگونی زبان، نوشتار و وضعیت سیاسی و اقتصادی زنان نشان می‌دهند. این فمینیستها برخلاف آمریکاییها، طرفدار یک تئوری تمامیت‌گرا نیستند.^{۵۸} در ادامه این کلیات، به بررسی فمینیسم رادیکال آمریکایی از خلال نوشته‌های خانم کاترین مکینون می‌پردازیم.

کاترین مکینون - «جنسیت : سنگ زیرین استفاده جنسی»

خانم کاترین مکینون، استاد حقوق آمریکا، از متنفذترین فمینیستهای رادیکال است. نفوذ و اعتبار وی در کلیه حوزه‌های فمینیستی قابل مشاهده است. لذا با طرح برخی از ایده‌های مهم کاترین مکینون راجع به تئوری دولت (الف) و انتقاداتش بر پورنوگرافی یا هرزه نگاری (ب) به معرفی فمینیسم رادیکال می‌پردازیم.

الف - تئوری دولت

از نظر کاترین مکینون، ساختار هویت زنان نتیجه نظام مردسالار استثمار جنسی است. دنتیجه مهم از این طرز فکر به دست می‌آید؛ نخست این که هویت جنسی زنان به وسیله ساختار مردسالار تعریف می‌شود. این ساختار مردسالار از نظام مردانه استثمار جدایی ناپذیر است و همین امر سبب می‌شود که طبیعت حقیقی یا فرهنگ زنان در چنین وضعیتی ناشناخته بماند. دوم این که فقط یک انقلاب می‌تواند به زنان امکان دهد که از حلقه هویت جنسی که توسط مردان بر آنها تحمیل شده است، خارج شوند. با این حال، خانم کاترین مکینون راجع به هویت جنسی زنانه و مردانه فرا انقلابی^{۵۹} سکوت اختیار می‌کند.

کاترین مکینون نظریه ای از دولت ارایه می‌کند که از ساختار فکری دو گانه بین مارکسیسم مایه می‌گیرد. از نظر وی نقش و رابطه جنسیت با فمینیسم به مثابه کار است در مارکسیسم. بعبارت دیگر، جنسیت نیز مانند کار هدایت و سازماندهی جامعه را در دو طبقه زنان و مردان به عهده دارد، یعنی همانطور که در مارکسیسم مساله طبقات مطرح می‌شود در فمینیسم هم جنسیت محل طرح مسایا طبقاتی بین طبقه زن و طبقه مرد می‌باشد. جنسیت یک فعالیت جهانشمول و فراگیر است که در آن جسم و روح به همدیگر پیوند می‌خورند.

از لحاظ مفهومی مارکسیسم و فمینیسم در تئوریهای قدرت و نابرابری اجتماعی دارای چشم اندازها و نقطه نظرات مشترک هستند. همانطور که در مارکسیسم استثمار و استفاده از نیروی کار برخی افراد توسط دیگران معرف طبقات اجتماعی است در فمینیسم نیز استثمار سازمان یافته از جنسیت زنان توسط مردان - و به نفع مردان -

^{۵۸} Marks et Courtivron, supra note 6, p. 28-38.

^{۵۹} post- révolutionnaire

معرف ساختار طبقاتی و سلسله مراتبی ظلم و اختناق زنانه است. ساختار اجتماعی این سیادت و سیطره بر زنان برگرفته از سیستمی است که در آن زنان و مردان به جنس مخالف خود گرایش دارند.^{۶۰} البته لازم به یادآوری است که فمینیسم رادیکال یک فمینیسم مارکسیت نیست، زیرا از مارکسیسم فقط و فقط ساختار فکری دوگانه بین آن را اقتباس کرده است و طبقات جنسی را با طبقات اقتصادی جایگزین می کند.^{۶۱}

ب- پورنوگرافی یا هرزه نگاری

از آنجا که ترخانم کاترین مکینون بر محوریت تمعّ جنسی در سازمان دهی روابط مردان و زنان قرار دارد، لذا مسئله پورنوگرافی یا هرزه نگاری همواره اسب جنگی او در این کارزار بوده است.^{۶۲} پورنوگرافی که معمولاً به عنوان نوعی سرخوشی، سرمستی، وهم و خیال معرفی می شود، اساساً عامل توزیع قدرت است. اگر چه در ظاهر پورنوگرافی وقوانین راجع به امور منافی عفت دایرمدار جنسیت و روابط جنسی هستند، اما در باطن، این مقام و موقعیت اجتماعی و قانونی زنان است که به طور جدی در معرض خطر قرار می گیرد.^{۶۳} برای مثال، قوانین ناظر بر امور منافی عفت علی رغم اینکه در اثر مقتضیات زمان دچار تغییر و تحول می شود ولی در هر حال شکافهای سلسله مراتبی و دوگانه مثل عمومی - خصوصی، عمل - ارزش و عینی - شخصی را کما کان حفظ می کنند. این تفکیکهای به اصطلاح بی طرف و خنثی عملاً در روابط اجتماعی خود را به صورت یک ویژگی جنسی نشان می دهند و به طور تلویحی بیانگر این مهم هستند که امور زنانه در کنار بخشهای وابسته و تحت استیلای این تقسیم بندیهای دوگانه قرار می گیرند. یعنی امور زنانه در قسمت خصوصی، ارزشها و شخصی این تفکیکها قرار گرفته اند و امور مردانه در قسمتهای غالب عمومی، عمل و عینی آن.^{۶۴} بدین ترتیب برای فمینیستهای رادیکال، پورنوگرافی جوهر و اساس نظام جنس محور را تشکیل می دهد.^{۶۵} پورنوگرافی به تجاوز جنسی، خشونتهای جنسی زناشویی، اذیت و آزار جنسی، خود فروشی و سوء استفاده های جنسی از کودکان جلوه های شهوانی و بزک کرده می دهد و از این جهت به آنها نوعی وجاهت داده، ارتکاب آنها را تجویز کرده و حتی به آنها مشروعیت می بخشد. بطور کلی پورنوگرافی به دینامیک سلطه گری و سلطه پذیری که از آنها بعنوان وجه مشترک اعمال خشونت بار یاد شده است، نوعی جلوه عشوه گر و تحریک آمیز جنسی می دهد.^{۶۶}

کاترین، قبل از هر چیز، پورنوگرافی را به عنوان عامل سازنده تفاوت جنسی مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. از نظر وی ماهیت حقیقی این گونه روابط جنسی در اجباری بودن آنها است که به وسیله پورنوگرافی آنها را در ظاهر تحریک آمیز و شهوانی جلوه داده و به آنها مشروعیت داده می شود.^{۶۷} هم چنین پورنوگرافی به ایجاد

^{۶۰} Mackinnon, toward a Feminist Theory of the State, supra note 42, p.3.

^{۶۱} Ibid, p. 4.

^{۶۲} Ibid, p. 3.

^{۶۳} Ibid, p. 214.

^{۶۴} Ibid, p. 200.

^{۶۵} Ibid, p. 204.

^{۶۶} Catharine MacKinnon, Feminism Unmodified, supra note 42, p. 171.

^{۶۷} Ibid, p. 137.

یک سویه ساختارهای اجتماعی می‌پردازد که در آنها زنان و جنسیت^{۶۸} براساس خواسته‌های مردان از زنان تعریف می‌شوند.^{۶۹}

در مرحله دوم، کاترین مکینون مسئله پورنوگرافی را با تاکید بر مسئله باز نمودن روابط قدرت بین زنان و مردان مورد بررسی قرار می‌دهد. از نظر وی پورنوگرافی در واقع کاشف و بازتاب دهنده نگاهی است که مردان به زن به عنوان یک انسان دارند. در این نگاه چنین بازتاب داده می‌شود که زن انسانی است که تحت اختیار مرد بودن، برخورد خشن، تحقیر شدن و مورد رفتار غیر انسانی واقع شدن را دوست دارد.^{۷۰} اساساً نفس مطیع بودن موجب میل جنسی نزد مردان می‌شود و «جذاییت و مورد تمایل بودن» زنان در اطاعت و تمکین آنان از مردان است.^{۷۱} به نظر کاترین مکینون منشا و سرآغاز نقد فمینیستی در تبعیت زنان از مردان قرار دارد.^{۷۲} پورنوگرافی زن را به وسیله ای تبدیل می‌کند که می‌توان آن را تصاحب کرد و مورد استفاده قرار داد.^{۷۳} جنبه شهوانی و تهییج آمیز دادن به اطاعت و تمکین، نقطه مرکزی تبعیت و ثانویت زنان است.^{۷۴}

درو هله سوم، کاترین مکینون به انتقاد از آزادی بیان می‌پردازد. از نظر وی مفهوم حقوقی (آزادی بیان) به نابرابری جنسی موجود در پورنوگرافی مشروعیت می‌بخشد. پورنوگرافی نیز هم چون نژادپرستی و یهودی ستیزی به عنوان یک ایدئولوژی غالب مطرح شده است. پورنوگرافی زنان را برده جسم و روحشان کرده است و با طبیعی جلوه دادن هراس و وحشت، عملاً سکوت سنگین زنان را سنگین ترمی‌کند. آزادی بیان مردان، آزادی بیان زنان را به لکنت و لایبی می‌کشاند.^{۷۵} پورنوگرافی، به طور خاص، صدای مخالف و منزوی زنان را در گلو خفه می‌کند. با استفاده از تفکیک صریح بین امور عمومی و امور خصوصی، تئوری آزادی بیان در ایالات متحده آمریکا از حق مردان دایر بر تحمیل پورنوگرافی در حوزه امور خصوصی به زنان حمایت می‌کند. در چنین وضعیتی، هم امور خصوصی و هم امور عمومی از فضاهای اقتدار اجتماعی به شمار می‌آیند که در آنها جنس محوری تبلور می‌یابد. ماحصل کلام اینکه به عقیده فمینیستهای رادیکال، پورنوگرافی شکلی از جنسیت تحمیلی، اعمال سیاست جنسی و نهاد نابرابری بین زنان و مردان است.^{۷۶} از این منظر، پورنوگرافی با توجه به اینکه تجاوز جنسی و خود فروشی جنسی را در بطن خود دارد، عملاً موجب نهادینه کردن جنسیت برتر مردانه می‌شود و این به نوبه خود سیطره بزرگ شده مردان و مطیع بودن زنان را با ساختارهای اجتماعی زنانه و مردانه درهم می‌آمیزد.^{۷۷}

نقد فمینیسم رادیکال

^{۶۸} Ibid, p. 161.

^{۶۹} Ibid, p. 171.

^{۷۰} Ibid, p. 197.

^{۷۱} Ibid, p. 148.

^{۷۲} Ibid, p. 197.

^{۷۳} Ibid, p. 199.

^{۷۴} Ibid, p. 201.

^{۷۵} Ibid, p. 205.

^{۷۶} Ibid, p. 197.

^{۷۷} Ibid, p. 197.

معمولاً نقش و نفوذ میکینونی را در مفهوم یک جانبه سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر و اطاعت یک جنس از جنس دیگر می‌شناسیم. فمینیسم رادیکال با طرح ثنویت سلطه‌گری و سلطه‌پذیر بین زنان و مردان عملاً به وجود تفاوت بین زنان و مردان عینیت می‌دهد، در حالی که مقصودشان از طرح این تئوری رادیکال از فمینیسم این بود که از شکاف دوگانه بین تفاوت نگر و یکسان نگر پیشی گیرند. انتقاد دیگر این است که فمینیسم رادیکال خانم کاترین مکینون، «زن» را در نگاهی «ماهیت باور» به عنوان یک گروه در نظر می‌گیرد. نتیجه چنین دیدی این می‌شود که «مرد» و «مردانه» هم به همان شیوه دیده شود. فمینیسم رادیکال تفاوت‌های موجود بین زنان را که از اموری چون نژاد، معلولیت، طبقات اجتماعی، جهت‌گیری جنسی زنان و دین ناشی می‌شوند، ناچیز می‌انگارد. جای تعجب است که فمینیسم رادیکال که برخی دوگانگی‌های سلسله زن - مرد یا سلطه‌گری - سلطه‌پذیری را مورد نقد قرار نمی‌دهد، ثنویتهای مدرن و نوین را زیر سوال می‌برد ولی نمی‌تواند آن را با موفقیت به انجام برساند و از آن عبور کند.

فمینیسم رادیکال خانم کاترین مکینون بیش از حد برجستیت تاکید می‌کند. هم چنین به بهانه ارج نهادن به جنسیت زنان، به افشای جنبه‌های منفی جنسیت زنانه از قبیل خشونت و سوء استفاده جنسی می‌پردازد. از این رو جنسیت زنان، در عین حال که وسیله ظلم و سرکوبی زنان است، وسیله و ابزار قدرت آنان نیز هست. از نظر فمینیست‌های رادیکال، میل جنسی نزد زنانی که به جنس مخالف خود (یعنی مردان) گرایش دارند، به ابراز حس دروغین تبدیل می‌شود. مفهوم حس دروغین یا ضمیر کاذب که از تئوری مارکیست اقتباس شده است، وضعیت شرطی شده شخص مظلوم و سرکوب شده را نشان می‌دهد. چنین شخصی که دیگر خود آگاهی ندارد و اسیر ظلم و اختناق است که گرفتارش شده است، به طور کورکورانه وجود ظلم و اختناق را انکار می‌کند، هم چون زنی که وجود واقعیت جنس‌گرایی را با دیده تردید می‌نگرد و یا اساساً انکار می‌کند، یا آن را به عنوان اسطوره یا توهمی می‌بیند که باید محو شود. فمینیست‌های رادیکال تا آنجا پیش می‌روند که ادعا می‌کنند که زنان از این نظر که «بادشمن هم‌خواه می‌شوند»^{۷۸} در سرکوبی و ظلم به خودشان «همکاری» می‌کنند. برای این فمینیست‌ها، فمینیست بودن با ضد پورنوگرافی بودن مترادف است. بسیاری از دیگر فمینیست‌ها علیه این نگرش افراطی ضد جنسی و یا خیلی دقیق تر بگوئیم ضد کسانی که به جنس مخالف خود تمایل دارند، به مقابله برخاستند. درواکنش به ایده‌های رادیکال، برخی خود را به عنوان فمینیست جنس خواه یا طرفدار جنس (سکس) معرفی می‌کنند.^{۷۹} ایراد دیگر فمینیسم رادیکال این است که منحصرأ به جنسیت در روابط زنان و مردانی که به جنس مخالف خود گرایش دارند، می‌پردازد و روابط جنسی و یا حتی پورنوگرافی را از منظر پدیده‌های هم جنس‌گرا نادیده می‌گیرد. ساختارهای هویت جنسی که فمینیسم‌های یکسان نگر، تفاوت‌نگر و رادیکال بر آنها تکیه می‌کنند، تدریجاً و زیر فشار انتقادات مردانه، مسئله ماهیت باوری و تعصب فمینیستی فرسوده می‌شوند. تئوری‌های فمینیستی اخیر الذکر، انجام اصلاحات سیستم یا انقلاب و دگرگونی کلان آن را ناپختگی می‌دانند، زیرا این اصلاحات و انقلابات اساساً بر مفاهیم و برداشتهایی از هویت زنانه استوارند که خود موجب طرد بسیاری از زنان می‌گردند.

^{۷۸} sleep with the enemy

^{۷۹} Ann Snotow, Christine Stansell et Sharton Thompson (ed), Powers of Desire: The politics of Sexuality, New Feminist Library, New York, 1983, est l'ouvrage qui initia le féminisme prosex.

بخش سوم از مقاله حاضر، غنای گفتمان فمینیست حقوقی را به خوبی نشان می‌دهد. این فمینیستها ضمن التفات به پیچیدگی و حقیقت تجربه زندگی زنان تلاش می‌کنند که مفاهیم نارسای هویت جنسی را پشت سر بگذارند.

سوم - فمینیسمهای هویت‌گرا^{۸۰}

فمینیسمهای هویت‌گرا، محل تلاقی و تجمع فمینیسم پست مدرن، فمینیسم روابطی و نقد فمینیستی مبتنی بر مسائل نژادی است. از مشخصات بارز و اصلی این فمینیسمها این است که جملگی اراده کرده‌اند که از ثنوتها و دوگانه‌بینیهای امروز عبور کنند و حدود و ثغور هویت جنسی را درنوردند. خود مفهوم «زن» نیز به طور جدی و اساسی مورد بازنگری قرار می‌گیرد. هم‌چنین نقش سیستم حقوقی در استمرار بخشیدن به کلیشه‌های منفی زنانه را برملا و محکوم می‌نمایند. مع‌ذلک، بر خلاف فمینیسمهای قبلی، راه حل مفید و سازنده را در اصلاح سیستم حقوقی نمی‌بینند بلکه به رسمیت شناختن حقوق تعدد مدل‌های زنانه رهایی بخش را پیشنهاد می‌کنند.

زوال دوگانه‌بینیها

وجه مشترک تئوریهای انتقادی فمینیسم یکسان‌نگر، تفاوت‌نگر و رادیکال در این است که جملگی دوگانه‌بینیهای سلسه‌مراتبی ساختار ساز را به چالش می‌کشند.

در هر یک از تئوریهایی که ذیلاً مطرح می‌شود، نفس اینکه زن و مرد از لحاظ بیولوژیکی از هم متفاوت هستند به خودی خود مشکلی ایجاد نمی‌کند، بلکه نتایج به اصطلاح «گرفته‌شده» از طبیعت و ساختارهای اجتماعی زنانه و مردانه است که مسئله ساز می‌شود و توالی فاسدی برای زنان به بار می‌آورد. این تئوریهای انتقادی، معنای روابط قدرت را از طریق مفاهیمی هم‌چون تغییر پذیری آرام، تعاون و مقاومت بازسازی می‌کنند. مضاف بر این از بحث فرعی و ثانوی تفاوت‌نگر - یکسان‌نگر و تسلط - تبعیت که هنوز هم در محافل عمومی خریدار دارد، روی برمی‌گردانند و خود را از طریق گفتمان حقوقی حاکم در حوزه سیاست قانون گذاری یا قضایی مطرح می‌کنند.

وانگهی این فمینیستها نیز هم‌چون سایر جنبشها و حرکت‌های انتقادی - البته به دلایل و انگیزه‌های خاص خود - تفکیک بنیادی حقوق به عمومی - خصوصی و حقوق - سیاست را مردود می‌دانند. نخست مدافعین و حامیان این تئوریه‌ها، حقوق را به خاطر اینکه هم در دکترین و هم در رویه قضایی از روند پیچیده سیستماتیزه کردن، ادغام کردن، تعمیم‌دادن و تجردی یا انتزاعی عمل کردن پیروی می‌کند، زیر سوال می‌برند. هم‌چنین کلیه اقداماتی را که به تقویت شکاف بین حقوق عمومی و حقوق خصوصی کمک کند مورد انتقاد قرار می‌دهند و هم‌زمان ثنوتها و دوگانه‌بینیهای دولت - جامعه، بازار آزاد اقتصادی - خانواده و سیاست - بازار آزاد اقتصادی را زیر سوال می‌برند. این دوگانگیها زنان و مردان را در محیطها و فضاها فعال متمایز و نابرابر جای می‌دهد. دوم، نظریه پردازان فمینیست، استدلال حقوقی فرمالیست ذهنی را از این نظر که به رغم آنها نشانه جزمی بودن، بی‌طرفی و

^{۸۰} les feminisms identitaires

بی تفاوتی و منطقی خشک و غیرقابل انعطاف است، مورد انتقاد قرار می‌دادند. آنها این طرز فکر را که به موجب آن استدلال حقوقی به طور کاملاً ریشه‌ای از سیاست جداست، مردود می‌دانند.

در گروه فمینیسم‌های هویت‌گرا، نقد فمینیستی نژاد محور، فمینیسم روابطی و سرانجام فمینیسم پُست مدرن را مطرح می‌کنیم.

الف - نقد فمینیستی نژاد محور^{۸۱}

پروژه‌هایی در برابر نژاد پرستی، نیروی محرکه فمینیسم نژاد پرست آمریکایی است.^{۸۲} بررسی مفاهیم نژاد و نژادپرستی و نیز نتایج و آثار آنها در ضمیر آمریکایی و برداشتی که از این امور شده است انگیزه طرح این مطالب است.^{۸۳} پروژه یاد شده دایر مدار توصیفی «ضداصلت ماهیتی» از روابط اجتماعی در ایالات متحده آمریکاست و به نقش حقوق به عنوان عنصر فعال در تداوم بخشیدن به روابط قدرت سلسه مراتبی بین نژادهای مختلف توجه لازم مبذول می‌دارد.^{۸۴} علاوه بر آن طرفداران تئوری نقد نژادی نیز هم چون فمینیست‌ها برنامه‌های فعال خاصی را دنبال می‌کنند و درصدد این هستند که واژگان تئوریک ارایه کنند که در اعمال سیاست نژادی ترقی خواه ایالات متحده آمریکا مفید فایده واقع گردد.^{۸۵}

تئوریسینهای نقد فمینیستی نژاد محور، در برابر ایدئولوژی محافظ کار و لیبرال حقوق قد علم می‌کنند. فمینیست‌های ضد نژادپرست، به یک متدولوژی فمینیستی متوسل می‌شوند که در آن ضمن انتقاد از گرایش موجود به ابرتئوریزه کردن و فوق انتزاعی کردن نظریه حقوقی، برنقل سرگذشتها و شرح تجربیات شخصی در بطن تحلیل حقوقی تاکید می‌کند.

فمینیست‌های نقد نژاد محور، از این طریق می‌خواهند از مطالعه فرد “در معنای لیبرال آن” که همان فرد مذکر، منطقی، آزاد، مستقل و معقول است، فاصله بگیرند. در عوض برای توضیح و تحلیل وضعیتها در روابط زنان و مردان به دینامیکهای گروهی و جمعی اهمیت می‌دهند.

تئوری نقد نژادی با ساخت مفاهیم پیچیده‌ای از قبیل مفهوم “میان بخشی” که توسط خانم کیم لوله کرین شاو ارایه شده است، به طور معنی دار و محسوسی در پیشبرد تئوری فمینیستی مطرح در حقوق مؤثر واقع شده است. اگرچه تاریخ و واقعیت نژادی - که از ویژگیهای خاص ایالات متحده آمریکا هستند - به آسانی بر سایر چارچوبها منطبق نمی‌شوند، مع ذلک مفهوم میان بخشی مذکور، روشنگری خوبی به چشم اندازهای هویت گرا و خصوصاً به ساخت هویت جنسی می‌دهد.

مفهوم “میان بخشی” با دخالت دادن دیگر ابعاد تعیین کننده هویتی مثل نژاد در واقعیت زندگی زنانه، موجب پیچیده تر شدن ساختار هویت جنسی می‌شود. خانم کرین شاو، در نوشته هایش، روابط بین تبعیض نژادی و تبعیض

^{۸۱} Pour lire des textes sur la critique raciale féministe, V. Wing, supra note 15, ainsi que les parties importantes qui traitent spécifiquement de la théorie féministe en droit dans Grenshaw, Gotanda, Peller et Thomas, supra note 15 et dans Delgado, supra note 15.

^{۸۲} Grenshaw, Gotanda, Peller et Thomas, ibid. p. XIII.

^{۸۳} ibid p. XIV.

^{۸۴} Ibid, p. XXVI.

^{۸۵} Ibid, p. XXVII.

جنسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. کرین شاو، با استفاده از مفهوم میان بخشی، نشان می‌دهد که چگونه هر یک از طبقات هویت گرا به طرد ناجوانمردانه اشخاصی که همزمان به دو گروه نژادی و جنسی تعلق دارند، مبادرت می‌کنند و از این طریق نادیدنی بودن زنان غیر سفید پوست را در معرض دید همگان قرار می‌دهد، زمانی که به خاطر زن بودن و سفید پوست نبودن از دو سو مورد خلع واقع می‌شوند، اغلب، در نظر گرفتن سنتی مبارزات رهایی بخش هویت گرا به طور انفرادی و خاص موجب پنهان ماندن دیگر مطالبات می‌شود. مثلاً برخی اوقات، مطالبات و خواسته‌های فمینیستی در پس پرده مطالبات و خواسته‌های ضدنژاد پرستی پنهان می‌مانند یا بالعکس.^{۸۶} اگر مبنای گفتمان ضدنژاد پرست، تجربه مرد سیاه پوست است، در عوض چشم‌انداز فمینیستی حاکم از تجربه زندگی زن سفید پوست بعنوان اصل اولیه استفاده می‌کند. بدین سان سیاستهای فمینیستی و ضدنژاد پرست، هر کدام در حیطه خود، نقش و جایگاه ظلم و سرکوب نژادی جنسی را نادیده می‌گیرند. مفهوم “میان بخشی” به طور همزمان به تحلیلی پیچیده و در برگیرنده از روابط و فعالیتهای شخص در بیش از یک مبارزه رهایی بخش منجر می‌شود. تحلیل میان بخشی این مبارزات – که در عین متمایز بودن از یکدیگر، به هم مرتبط و متصل هستند – مستلزم بررسی کلی “میان بخشها” در بین کارزارهای فمینیستی و ضدنژاد پرستانه است. چارچوبهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی – اقتصادی که این مطالبات در بطن آنها مطرح می‌شوند، به درک معانی متفاوت و آثار میان بخشی مبارزات هویت گرایانه و جلوه‌های ظاهری این مبارزات غنای خاصی می‌بخشد. برداشت میان بخشی از سلطه اجتماعی، دارای آثار و بازتابهای پیچیده و چندگانه‌ای است که از فمینیسم و نقد و بررسی نژادی پیشی می‌گیرند. مفهوم میان بخشی با مطرح کردن دیگر عوامل و عناصر تبعیض از قبیل طبقه اجتماعی، جهت گیری جنسی، معلولیت و زبان عملاً نیم نگاهی به فروض و شاخه‌های متعدد طرد شدن دارد.

خانم کیک برله کوین شاو – “میان بخشی و نقشه‌برداری از حاشیه‌های هویت گرا”

^{۸۶} Le concept d'intersectionnalité est issu principalement du mouvement interdisciplinaire Critical Race Theory des Etats-Unis. Pour une perspective intersectionnelle en droit : Kimberlé Crenshaw, Mapping the Margins : Intersectionality, Identity Politics, and Violence Against Women of Color, (1991) 43, Stanford Law Review, 1241 ; Kimberlé Crenshaw, Demarginalizing the Intersection of Race and Sex : A Black Feminist Critique of Antidiscrimination Doctrine, Feminist Theory and Antiracist Politics, (1989) University of Chicago Legal Forum, 139.

کرین شاو در مقاله خود که به زبان انگلیسی تحت عنوان "نقشه حاشیه‌ها: میان بخشی، هویت سیاسی و خشونت علیه زنان غیر سفید پوست"^{۸۷} منتشر شده است، از تجاوز جنسی به عنوان نمونه جهت تحلیل نادیدنی بودن و غمض عین کامل از تجربه زنان سیاه‌پوست^{۸۸} در گفتمانهای فمینیستی و ضدنژاد پرستی حاکم استفاده می‌کند.

کرین شاو نشان می‌دهد که چگونه سیاستهای هویت گرا، بدون اینکه بتوانند مسئله تفاوتها را در نوردند و پشت سر بگذارند، عملاً سعی می‌کنند آنها را در دیگر مسائل خلط کنند و از این رو موجب نادیده گرفته شدن تمایزات در دورن گروه‌ها می‌شوند. این غمض عین موجب بروز تنشهایی می‌شود که به سیاستهای مبارز لطمه می‌زند. فمینیستها و ضدنژاد پرستان، در عمل زنان غیر سفید پوست را در فضایی قرار می‌دهند که کسی از آنها سخنی به میان نمی‌آورد.^{۸۹} در حقیقت با توجه به اینکه هویت آنها به اعتباری در طبقه "زن" و به اعتباری در طبقه "اقلیت مری" مطرح می‌شود لذا در گفتمانی که به یکی از این دو طبقه می‌پردازد^{۹۰}، عملاً محملی ندارند و فمینیستی و ضدنژاد پرستی خود، هم طبقه "زن" را با تاکید بر متفاوت بودن آنچه که بر سر زنان رفته است و می‌رود و هم مفهوم "سلطه" را متناسب با ریشه‌های طرد کردن و تبعیضها به بخشهای مختلف تقسیم می‌کند.

در مورد تجاوز جنسی، کرین شاو معتقد است که دو پیشفرض تار و پود مسئله را ملون می‌کنند. اول این که مطالعات بسیاری نشان می‌دهند که در جامعه آمریکایی از تجاوز جنسی اغلب به عنوان توجیه و دستاویزی در جهت مشروعیت دادن به اقدامات و تلاشهای مربوط به کنترل و به انضباط کشیدن سیاهان استفاده شده است. از این منظر مردان سیاه‌پوست به عنوان تهدیدهای بالقوه علیه عفت و پاکی زنان سفید پوست معرفی می‌شوند. دوم این که مبنای اولین قوانین مصوب راجع به تجاوز جنسی در واقع حق مالکانه شوهر یا پدر در عفاف و پاکی زن سفید پوست بوده است. به عبارت دیگر عفت و پاکی زن سفید پوست در حکم نوعی مالکیت برای پدر یا شوهر او بوده است و از این حیث به وسیله قوانین راجع به تجاوز جنسی به زن سفید پوست از این حق مالکیت پدر یا شوهر حمایت می‌شده است. همان طور که میزان ارزش حق مالکیت بستگی به میزان ارزش مایملک دارد، بنابراین میزان ارزش این حق مالکیت مردانه نیز به میزان ارزش اجتماعی مجنی علیها بستگی داشت. در پرونده‌های رسیدگی به تجاوز جنسی به مسائلی از قبیل سابقه جنسی مجنی علیها، رفتار اجتماعی این زنان و حسب مورد

^{۸۷} Kimberlé Crenshaw, Mapping the Margins: Intersectionality, Identity Politics, and Violence Against Women of Color, *ibid* réimprimé dans Crenshaw, Gotanda, Peller et Thomas, *supra*, note 15, p. 357-383. Les numéros des pages renvoient à ceux de la réimpression. Les autres écrits de Kimberlé Crenshaw incluent : Kimberlé Crenshaw, Stranger than Fiction, 15, California Law Review, 63 (1995) ; Kimberlé Crenshaw, Panel Presentation on Cultural Battery, 25, University of Toledo Law Review, 891 (1994) ; Kimberlé Crenshaw et Gary Peller, Reel Time / Real Justice, 70, Denver University Law Review, 283 (1993); Kimberlé Crenshaw, Race Gender and Sexual Harassment, 55, South California Law Review, 1467 (1992); Kimberlé Crenshaw, Race, Reform, and Retrenchment: Transformation and Legitimation in antidiscrimination Law, 101, Harvard Law Review, 1331 (1988).

^{۸۸} Kimberlé Crenshaw, elle-même une femme noire, ne prétend pas généraliser l'expérience des femmes noires à celle des femmes appartenant à d'autres minorités visibles. Au contraire, elle utilise cet exemple contextualisé pour décrire la complexité du concept d'intersectionnalité, Kimberlé Crenshaw tente précisément de démontrer jusqu'à quel point le présupposé selon lequel toutes les femmes ou toutes les personnes de couleur vivent des expériences similaires, non seulement exclut certains groupes, mais perpétue le racisme et le sexisme. V. *supra* note 15, note 6 la p. 378.

^{۸۹} *Ibid.* p. 357.

^{۹۰} *Ibid.* p. 358.

مقاومتی که در حین تجاوز جنسی از خود نشان داده بود، رسیدگی می‌شد و با این کار زنان به اصطلاح عقیف و پاکدامن را از زنان به اصطلاح فاسد تمیز می‌دادند. در جامعه عقیف و نژاد پرستی که مهر برده‌داری را بر پیشانی خود داشت، سیستم حقوقی نیز برای قربانیان تجاوز جنسی که عفت و پاکدامنی آنها لکه‌دار شده بود یا ارزش اجتماعی از پیش تعیین شده آنها (براساس کلیشه‌های نژاد پرستانه) پایین‌تر بود، لطف و مرحمت کمتری از خود نشان می‌داد.^{۹۱}

در چنین وضعیتی، خانم کرین شاو، سرنوشت زنان سیاه‌پوست را مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه به یک زن سیاه‌پوست نسبت به همتای سفید پوستش ارزش و اعتبار کمتری داده می‌شود و چگونه تجربه او به عنوان قربانی جنسی از یک انزوای خشن رنج می‌برد. مثلاً، در ایامی که تجاوز جنسی و قتل یک زن سفید پوست توسط گروهی از مردان سیاه‌پوست در پارک مرکزی شهر نیویورک، صفحات اول روزنامه‌ها را در سراسر آمریکا به خود اختصاص داده بود و موجی از خشم و غضب عمومی ایجاد کرده بود، در همان هفته و در همان شهر، دست کم بیست و هشت زن که اکثراً به اقلیت به اصطلاح مرئی تعلق داشتند، به همان بلایی دچار شدند که بر سر زن سفید پوست آمده بود. بسیاری از این تجاوزها، که فجیع بودن آنها کمتر از تجاوز پارک مرکزی نبود با سکوت رسانه‌های آمریکا روبرو شدند.^{۹۲} این نمونه به خوبی نامریی بودن زنان غیر سفید پوست و بی‌تفاوتی اجتماعی اعمال شده نسبت به آنها را نشان می‌دهد.

مورد دیگر به مسئله مجازات جرم تجاوز جنسی مربوط می‌شود. تجاوز به یک زن سفید پوست مجازات به مراتب سنگین‌تر و شدیدتری از مجازات تجاوز به زن سیاه‌پوست دارد. خانم کرین شاو به مطالعه‌ای اشاره می‌کند که در شهر دالاس انجام شده است. این تحقیق نشان می‌داد که میانگین مجازات تجاوز جنسی به یک زن سیاه‌پوست دو سال زندان است، در حالی که همان میانگین برای یک زن اسپانیایی زبان (آمریکای لاتین) پنج سال و برای یک زن سفید پوست ده سال است.^{۹۳} علاوه بر آن، به علت نژاد پرستی، زن سیاه‌پوستی که قربانی تجاوز جنسی واقع شده است در برخورد و مواجهه با سیستم قضایی آمریکا از حیثیت و احترام به مراتب کمتری نسبت به زن سفید قربانی تجاوز جنسی برخوردار است.^{۹۴} باز هم اینجا می‌بینیم که چگونه نژاد پرستی به طرد و بی‌ارزش شدن زن سیاه‌پوست در مقایسه با خواهر سفید پوستش منجر می‌شود.

انتقادات فمینیستی ناظر بر تجاوز جنسی، ضمن تأکید بر توقعات و پیش‌فرضهای اجتماعی، عمدتاً متوجه عملکرد حقوق در برخورد و کنترل مسئله جنسیت زنان می‌شود. چنان که این انتقادات متوجه قوانینی هستند که از مجنی علیها می‌خواهند که در برابر جانی از خود مقاومت نشان داده باشد و یا مسائل مربوط به زندگی جنسی و شهرت اخلاقی وی را مطرح می‌کنند.^{۹۵} اساساً این اصلاحات قضایی و قانونی که بر اساس این اصلاحات قضایی و قانونی که بر اساس مفاهیم تبعیت جنسی به انجام می‌رسند، برای مقابله با مسائل مربوط به بی‌ارزشی زنان

^{۹۱} Ibid. p. 367.

^{۹۲} Ibid. p. 368.

^{۹۳} Ibid. p. 368.

^{۹۴} Ibid. p. 369.

^{۹۵} Ibid. p. 369.

سیاه‌پوست خیلی ناکافی و نارسا هستند. مضاف بر این کلیشه‌های جنسی که به زنان سیاه‌پوست نسبت داده می‌شوند به نوبه خود به تحقیر و بی‌ارزش کردن آنها منجر می‌شود. مثلاً از لحاظ فرهنگی باور اسطوره‌شناسانه از زن سیاه‌پوست سکسی و احساسی که مدام در جستجوی لذت جنسی است، او را از قبل در یک بعد منفی قرار داده است و عملاً تقسیم‌بندی غلط باکره - فاحشه را به او تحمیل می‌کند.^{۹۶}

در کنار این مسائل، انتقادات ضد نژاد پرستانه مربوط به تجاوز جنسی به این مسئله می‌پردازند که مرد سیاه‌پوست به انحراف مختلف تحت حمایت قرار می‌گیرد. کلیشه تجاوز مرد سیاه‌پوست به یک زن سفید پوست همواره و به درستی به عنوان شکلی از تبعیض نژادی علیه مردان سیاه‌پوست مورد اعتراض فعالین ضدنژاد پرست بوده است. با وجود این، انتقاد و اعتراض مزبور به طور موزیانه و فریبنده‌ای به تحقیر و خوار کردن بیش از پیش زنان سیاه‌پوست کمک می‌کند، زیرا این انتقادات منحصرأ به مسئله مردان سیاه‌پوست بر می‌گردد.^{۹۷}

از آنجا که تجاوز جنسی به یک زن سیاه‌پوست به عنوان ذکرمدیریت نژاد پرستی و یک تراژدی نژاد پرستانه در نظر گرفته می‌شود و معمولاً از این جهت که حاکی از ناتوانی مرد سیاه‌پوست در حفاظت از زن سیاه‌پوست است، عملاً به عنوان تجاوز به حیثیت و غیرت سیاه‌پوستانه در نظر گرفته می‌شود. همین امر سبب می‌شود که نفس جنایت تجاوز جنسی به زن سیاه‌پوست به عنوان امری درجه دوم و غیرمبهم تلقی شود و در عوض بیشتر به عنوان حمله‌ای علیه جامعه سیاه‌پوست در کلیت آن در نظر گرفته شود.^{۹۸} با توجه به اینکه مردان سیاه‌پوست، غالباً و به غلط، به تجاوز جنسی به زن سفید پوست متهم شده‌اند، لذا در موردی که مسئله تجاوز جنسی به یک زن سیاه‌پوست مطرح است، عملاً به همان مکانیسم وساز و کار دفاع نژاد پرستانه متوسل می‌شوند^{۹۹} و مردان سفید پوست را به تجاوز جنسی به زن سیاه‌پوست متهم می‌کنند. حتی کار به جایی می‌رسد که زنان سیاه‌پوستی که یک مرد سیاه‌پوست را به تجاوز جنسی به خود متهم می‌کنند نه تنها این کار آنها (متهم کردن مرد سیاه‌پوست به تجاوز جنسی به زن سیاه‌پوست) به عنوان یک ضد ارزش تلقی می‌شود بلکه حتی در درون خود جامعه سیاه‌پوستان مورد حمله و تخطئه هم مردان و هم زنان سیاه‌پوست قرار می‌گیرد.^{۱۰۰} در چنین اوضاعی اتخاذ روش ضدنژاد پرستانه، هم به نابرابری بین مردان سفید پوست و مردان سیاه‌پوست دامن می‌زند و هم نابرابری بین زنان را به سکوت برگزار می‌کند. مشکلی که این نوع تبعیض به وجود می‌آورد این است که به مرد سفید پوست امکان می‌دهد که بدون ترس از مجازات به زن سیاه‌پوست تجاوز جنسی نماید در حالیکه اگر مرد سیاه‌پوست همان جرم را علیه زن سفید پوست مرتکب شود، از مجازات در امان نخواهد بود. در واقع زنان سیاه‌پوست به جای اینکه به عنوان قربانیان تبعیض شناخته شوند، به وسیله و ابزاری برای به رسمیت شناختن تبعیض علیه مرد سیاه‌پوست (ونه خود زن) تبدیل می‌شوند.^{۱۰۱} زنان سیاه‌پوست علاوه بر مسئله جنسیت محوری، قربانی نژاد پرستی هم هستند، زیرا با تجاوز جنسی فرا-نژادی به زنان

^{۹۶} Ibid. p. 369.

^{۹۷} Ibid. p. 370.

^{۹۸} Ibid. p. 370.

^{۹۹}

^{۱۰۰}

^{۱۰۱} Ibid. p. 372.

سفید پوست (توسط مردانی که با او هم نژاد نیستند) به طور خیلی شدید و جدی تر برخورد می شود درحالی که درمورد زنان سیاه پوستی که قربانی تجاوز طبیعی برون- نژادی هستند، این گونه رفتار نمی شود. درواقع دراین مورد خاص، که زن سیاه پوستی توسط مرد سفید پوستی مورد تجاوزجنسی قرار گرفته است، دیگر مسئله نژاد فراتر از بودن اصلاً مطرح نمی شود و رفتار مرد سفید پوستی که به او تجاوز جنسی کرده است با عمل به اصطلاح برادران سیاه پوست این مرد متجاوز مقایسه نمی شود.^{۱۰۲} تلاقی و تداخل این برخوردهای فمینیستی و ضد نژاد پرست و درنظر گرفتن زنان به عنوان ملک و مالکیت مردانشان، به مسئله جنسیت محوری تداوم می بخشد و عملاً تبعیت نژادی را با نادیده گرفتن «ارزشهای» متفاوتی که به زنان برحسب رنگ آنها داده می شود، تقویت و تشدید می کند.^{۱۰۳} اعمال مجازاتهای سبکتر برای تجاوز جنسی به زن سیاه پوست توسط مرد سیاه پوست به نوبه خود به رفتار تبعیض آمیز مبتنی برجنسیت با زنان سیاه پوست منجر می شود.^{۱۰۴}

خانم کرین شاو به خوبی نشان می دهد که چگونه تئوریهای ضد نژاد پرست و فمینیست، برحسب اهداف و مقاصدی که برای خود درنظر گرفته اند با شکست و ناکامی روبرو می شوند؛ زیرا نژاد پرستی برای زنان رنگین پوست به گونه ای متفاوت از آنچه که برای مردان سیاه پوست مطرح است خود را نشان می دهد و مسئله جنسیت محور را الزاماً زنان سفید پوست و زنان غیرسفید پوست به طور یکسان تجربه نمی کنند. نکته مهمتر این که شکست سیاستهای ترقی خواه فمینیستی و ضد نژاد پرست نه تنها خود این تئوریه را تخریب می کند بلکه نژاد پرستی و جنسیت محوری را تشدید خواهد کرد. مثلاً نادیده گرفتن واقعیت نژادی توسط تئوریهای فمینیستی به تصویب تدوین استراتژیهای می انجامد که به بازتولید و تقویت مسئله تبعیت اقلیتهای به اصطلاح مرئی منجر می شود. کما اینکه عدم درک رفتارها و رویه های جنس محور توسط گفتمان ضد نژاد پرست به بازتولید سرکوب زنان می انجامد.^{۱۰۵}

نقد تئوری فمینیستی ضد نژاد پرست

مقاله خانم کرین شاو از حیث اشاره به خطرات ناشی از گفتمانهای تئوریک که به اندازه کافی با موقعیت عینی موجود منطبق نیستند، بسیار جذاب و روشنگر است. خانم کرین شاو به تشریح موارد گمراه کننده در گفتمانهای فمینیستی می پردازد که در تحلیل های خود به افزودن قیود و اوصافی چون «اقلیتهای مرئی»، «معلولیتها»، «طبقات اجتماعی» و «جهت گیری جنسی» بسنده کرده اند. جنبش فمینیستی با این کار حسن نیت خود را در معرفی کلیه زنان با هر تفاوتی که داشته باشند، نشان می دهد؛ ولی متأسفانه در این راه آن طور که باید به عواقب واقعی ولی ظاهری فریب ناشی از تعلق داشتن به بیش از یک هویت نمی اندیشد. البته باید اذعان کرد که فقط فمینیستها نیستند که در چنین دامی گرفتار شده باشند. همان طور که تئوریهای لیبرال و محافظه کار دغدغه مسائل طرد شدن و باز نمود اجتماعی زنان را ندارند، قسمت اعظم حرکتهای فکری ترقی خواه هم نداشته اند چگونه گوناگونیهای واقعی اعم از نژادی، جنسی و غیره را در خود هضم کنند.

^{۱۰۲} Ibid. p. 372.

^{۱۰۳} Ibid. p. 372.

^{۱۰۴} Ibid. p. 374.

^{۱۰۵} Ibid. p. ۱۹۷.

مفهوم میان بخشی، از لحاظ متدولوژیک یک معضل واقعی ایجاد می کند که امروزه کلیه جریانات فمینیستی هویت گرا با آن مواجه و درگیر هستند. مسئله این است که از یک طرف نادیده گرفتن «میان بخشی» موجب محدود کردن حوزه تحقیق در مبارزات هویت گرا می شود. به عبارت دیگر انجام مطالعات فمینیستی بدون در نظر گرفتن مفهوم میان بخشی موجب می شود که دامنه تحقیقات به گروه هویت گرای خاصی محدود شود و از این رو موجب تشدید و تقویت تبعیض بین این گروه خاص و دیگر هویتها می شود که نتیجه عملی آن نامریی و نادیدنی کردن بخشی از اعضای خود خواهد بود. از طرف دیگر، استفاده از مفهوم میان بخشی در مطالعات فمینیستی و داخل کردن ابعاد متعدد هویتی در یک تحقیق موجب دقیق و جزئی شدن بیش از حد تحقیق و نتایج آن گردید که خود مانع از این خواهد شد که این نتایج مملو از جزئیات و نکات ریز و مسائل پیچیده قابل تعمیم به سایر موارد باشد. در هر دو حالت ریسک نتایج چنین تحقیقی این است که از «نامریی و نادیدنی» غافل بماند، تجربیات بسیاری را از حیطه خود خارج کند و نهایتاً به آثار و توالی فاسد تبعیض تداوم بخشد. خلاصه این که این مفهوم «میان بخشی» به رغم دقت و وسواسی که دارد متأسفانه در عمل با واقعیتها هماهنگی ندارد.

ب- فمینیسم روابطی^{۱۰۶}

فمینیسم روابطی، هم چون فمینیسم های ضد نژاد پرست، ویژگیها و مشخصه های متمایز کننده زنان از مردان را ممیزاتی طبیعی و تغییر ناپذیر نمی داند بلکه آنها را حاصل و برخاسته از ساختارهای اجتماعی می داند. این فمینیسم، فرد را به عنوان محصول یک بافت اجتماعی پیچیده در نظر می گیرد که در آن هر فرد به وسیله روابط شخصی و سیاسی با دیگر افراد جامعه در ساخت هویت خاص خود مشارکت می کند. طبق این نظریه هر تفاوتی الزاماً از انجام مقایسه ای بر اساس ضابطه و هنجار بی نامی به وجود می آید. البته این ضابطه و هنجار بی نام خود حاصل و نتیجه تجربه قدرت گروه تصمیم گیران است که تجربه کسانی را که به گروه آنها تعلق ندارند را نفی می کنند.^{۱۰۷} در واقع، نگرش روابطی سعی می کند ایده انسجام و به هم پیوستگی اجتماعی بین اعضای متفاوت گروه ها را با ایده نوعی آزادی عمل در برخورد با دسته بندیهای از پیش تعیین شده و تحمیلی، ترکیب و تلفیق نماید. دیدگاه روابطی به جای این که نگرش خود را بر اساس آرمان لیبرالیستی استقلال و خودمحوری افراد تنویریه کند، فرض را بر این می گذارد که افراد جامعه به انحای مختلف با همدیگر مرتبط و متصل هستند. البته با بدینی به سازمان دهی اجتماعی و ساخت روابط اجتماعی از طریق طبقه های تغییر ناپذیر، وضعیتهای حقوقی ثابت و مشخصه های اختصاصی و یا آنچه که از گذشته به ارث برده ایم، می نگرند. بر طبقه بندیهای موجود از این نظر که اعمال قدرت سازندگان این طبقه بندیها را در خود پنهان کرده اند و منکر روابط و اقتدارات این سازندگان بر این طبقه بندیها هستند، با دیده تردید و سوء ظن نگریسته می شوند. روابط قدرت از آن چنان نابرابری رنج می برد که

^{۱۰۶} le féminisme relationnel

^{۱۰۷} Pour les fins cette section, l'usage des formes féminines masculines diffère légèrement du reste de l'article. Toujours afin d'alléger le texte, nous avons choisi de mettre au masculin le groupe des décideurs et des inclus et de garder la forme féminine pour désigner les exclues. Cette décision risque de s'écarter quelque peu de l'esprit de la théorie relationnelle dans la mesure où les hommes et les femmes subissaient les exclusions et les inclusions des catégories auxquelles le droit attribue de la valeur. Cependant, ce choix nous est dicté par le fait qu'à ce jour, la proportion des inclusions et des exclusions se manifeste au détriment des femmes.

موجب می‌شود انتخاب کنندگان و تعیین کنندگان این طبقه‌بندیها خواسته‌های منتخبین رانادیده بگیرند. با توجه به اینکه طرفداران اصلی وصاحبان نگرش روابطی افراد را از لحاظ اجتماعی به همدیگر مرتبط و متصل می‌دانند، لذا تفاوتها از این منظر به وسیله‌ای برای کشف و تفسیر روابط اجتماعی تبدیل می‌شوند، زیرا این تفاوتها در واقع حاصل مقایسه‌هایی این دیدگاه پیشنهاد می‌کند که به جای این که تصمیم گیرندگان و از جمله قضات، یک «تفاوت» را به یک گروه مثل زنان تحمیل کنند، به مقایسه گروه‌های مختلف با یکدیگر بپردازند و یک سلسله مراتب ارزشی با عناصر وارکان مقایسه‌ای تاسیس نمایند. خانم مارتامینو با تحلیل خود تحت عنوان «آلترناتیو تفاوت» از تئوری فمینیستی روابطی حمایت و پشتیبانی می‌کند.^{۱۰۸} مارتامینو می‌خواهد با تحلیل و به زیر سوال بردن ساختارهای اجتماعی و فرهنگی ویژگیها و ممیزاتی که منشا اثر حقوقی هستند عملاً به جای نگرشی بنشیند که تفاوت بین افراد را تشدید می‌کند.^{۱۰۹}

مارتا مینو و «آلترناتیو تفاوت»

در این برهان به نقد مفهوم لیبرال تفاوت، اعم از اینکه تفاوت جنسی، نژادی، دینی یا غیره باشد، پرداخته می‌شود. طبق ایدئولوژی لیبرال که البته جایگاه خاصی در حقوق دارد، اشخاصی که در وضعیتهای شبیه به هم قرار دارند باید از برخوردها و رفتارهای مشابه بهره مند شوند. بالعکس با اشخاصی که در وضعیتهای متفاوت به سر می‌برند، باید به انحای مختلف و متفاوت برخورد شود. در این خصوص خانم مارتامینو برهان دوجبه‌ای تفاوت را با طرح دو پرسش مطرح و معرفی می‌کند: یک - از چه زمانی می‌توان گفت که رفتار متفاوت با اشخاص به معنای تاکید بر تفاوتهای آنها است و به همین دلیل آنها محکوم به تحمل عواقب ناشی از متفاوت بودنشان هستند؟ دو - از چه زمانی می‌توان گفت که رفتار مشابه با اشخاص به معنای بی تفاوتی نسبت به واقعیتهای آنها است و دقیقاً به همین دلیل آنها نیز محکوم به تحمل عواقب ناشی از نادیده گرفتن تفاوتهایشان هستند؟^{۱۱۰}

از نظر خانم مارتامینو معضل تفاوت و انتخاب بین دو محذور مشکلی نیست که حاصل قضا و قدر باشد. بلعکس این مسئله از عملکرد در جوامع مختلف در اختصاص دادن و نسبت دادن برخی گروه‌بندیها و طبقه‌ها به اشخاص نشأت می‌گیرد، چرا که براساس این تقسیم‌بندیها و تفکیک کردنها است که تعیین می‌شود که چه کسانی در فعالیتهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دخالت داشته یا نداشته باشند. نکته مهمتر این که مطروودین این فعالیتهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مطلقاً هیچ نقش و حضوری حتی در تعیین همین طبقه‌بندی ندارند.^{۱۱۱} در حذف این

^{۱۰۸} Marta Minow, Making All the Difference, Cornell University Press, Ithaca, 1990. Les écrits de Martha Minow incluent, notamment : Martha Minow, Not Only for Myself : Identity, Politics & the Law, The New Press, New York, 1997 ; Martha Minow, Identities, 3, Yale Law Journal & the Humanities, 97 (1991); Marta Minow, speaking and Writing Against Hate, 11, Cardozo Law Review, 1393 (1990); Martha Minow, Adjudicating differences: Conflicts Among Feminist Lawyers, in Marianne hirsh et Evelyn Fox Keller, conflicts in Feminism, Routledge, New York, 1990, p.149-163.

^{۱۰۹} Parmi les juristes féministes relationnelles, il faut compter principalement Jennifer Nedelsky. V. entre autres, Jennifer Nedelsky, Reconceiving Autonomy, 1, Yale Journal of Law and Feminism, 7 (1989); Jennifer Nedelsky, Law Boundaries and the Bounded Self, 30, Representations, 162 (1990); Jennifer Nedelsky, Violence Against Women: Challenges to the Liberal State and Relational Feminism, Nomos XXXVIII: Political Order, 454 (1996).

^{۱۱۰} Minow, Making All the Difference, supra note 93, p.20.

^{۱۱۱} Ibid. p. 21.

دیدگاه ساختارساز و سازنده، پیشداوری مردمی بر این گمان است که تفاوت امری ذاتی است و نه روابطی. لذا تحلیل حقوقی تفاوت بریک طبقه‌بندی خشک و بی روح قرار می‌گیرد که خود برویژگیها و مشخصه‌های ازپیش موجود مانند نژاد، جنس و سن مبتنی است. حقوق باید طبقه‌ای را بیابد که تفاوت در آن جای می‌گیرد.^{۱۱۲}

با وجود این تعیین کردن یک تفاوت بستگی دارد به انتخابی که صاحبان قدرت بین ویژگیها و مشخصه‌هایی که برحسب مورد باید یا نباید ملاک قرار گیرد، اعمال می‌کنند.

اصولاً طبقه‌بندی تفاوتها براساس ساختارهای اجتماعی که تعلق به آنها ازپیش تعیین شده است انجام می‌شود و خود این طبقه‌بندیها و ساختارهای اجتماعی براساس مقایسه تفاوتها به وجود آمده‌اند. درواقع صحبت کردن از تفاوت به طورضمنی مستلزم انجام مقایسه بر مبنای یک استاندارد و معیاراست، استاندارد دی که نقطه مرجع برای مقایسه دو تفاوت است. معمولاً این واحد سنجش یا شاخص مرجع درمقایسه تفاوتهای آن چنان قوی و جا افتاده ظاهری شود که لزومی به پرداختن خاص و مفصل به آن دیده نمی‌شود. بدین ترتیب زن با شاخص مرجع بی‌نام «مرد» مقایسه می‌شود، اقلیت نژادی با هنجار و ضابطه بی‌نام «سفید» و شخص هم جنس‌گرا با قاعده و نرم ازپیش تعیین شده و بی‌نام «دگر جنس گرایی» مقایسه و سنجیده می‌شود.^{۱۱۳}

درخصوص حقوق زنان، اقدامات مقایسه‌ای معمولاً براساس امتیازاتی انجام می‌شوند که به برخی مردان تعلق دارد که نوعاً غیرهم جنس‌گرا، از نژاد سفید و از موقعیت بالای اجتماعی برخوردار هستند.^{۱۱۴} دایرمدار قراردادن استانداردهای مردانه درمقایسه‌های بین زنان و مردان تا آنجا پیش رفت که واهی‌ترین تصمیمات قضایی در جریان اعمال استاندارد ناموجود مردانه یعنی معیار و استاندارد «قابلیت بچه زایی زنان» صادر شده‌اند. برای نمونه در ایالات متحده آمریکا و کانادا بسیاری از محاکم در تصمیمات خود برای کارفرمایان این اختیار را قایل شدند که بتوانند برای اینکه مبادا مرتکب به اصطلاح تبعیض بین زنان و مردان شوند، امتیازاتی را در حیطه شرایط کار از زنان سلب کنند و خصوصاً آنها را از مزایای بیمه بیکاری یا مرخصی زایمان محروم کنند. از نظر این محاکم تبعیضی که بدین صورت نسبت به زنان اعمال می‌شد از مقوله تبعیضات جنسی به شمار نمی‌آمد.^{۱۱۵} به این ترتیب، دادگاه‌ها از به رسمیت شناختن تبعیض جنسی خودداری کردند، زیرا قوانین و سیاستهای جوامع بازاری زنان را از مردان تمیز نمی‌داند بلکه بیشتر زنان باردار را از سایر زنان تمیز می‌داند.^{۱۱۶} ولی افسوس چه می‌شود گفت که مردان - فعلاً - نمی‌توانند بچه‌دار شوند و بچه بزنند؟

با شناسایی هنجار بی‌نام یا همان شاخص مرجع پی بردن به روابط بین افراد و شناسایی اشخاصی که قدرت طبقه‌بندی کردن، تفکیک و تمیز دادن و تفاوت گذاری را در اختیار دارند و نیز آنانی که از این اقتدار محرومند،

^{۱۱۲} Ibid. p.53.

^{۱۱۳} Ibid. p. 22 et 56.

^{۱۱۴} Ibid. P. 56

^{۱۱۵} Au Canada, V. la décision Bliss c. Procureur général du Canada [1979] 1 R.C.S. 183 renversée quelque 10 ans plus tard par Brooks c. Safeway Ltd. [1989] 1 R.C.S. 1219. Aux Etats-Unis, V. Gedulmdig c. Aiello 417 U.S. 484 (1974), General Electric Company c. Gilbert (1976) 429 U.S. 125 et, dans une moindre mesure, Nashville Gas Co. C. Satty 434 U.S. 136 (1977).

^{۱۱۶} Minow, Making All the difference, supra note 93, p. 57-58.

ممکن و میسر می‌شود.^{۱۱۷} مارتامینو پیشنهاد می‌کند که چشم انداز تحلیل را با فاصله گرفتن از نگرش کلاسیک که بر تفاوت بین اشخاص تاکید دارد، تغییر داده و به مطالعه عوامل وارکان سازنده ساختارهای اجتماعی و حقوقی تفاوت‌هایی که از نظر حقوق مهم تلقی می‌شود، پرداخته شود.^{۱۱۸} خانم مارتا مینو مصرانه از تصمیم گیران می‌خواهد که آن‌هایی را که تفاوت‌ها را تعیین و وضع می‌کنند شناسایی کنند و ببینند آیا این افراد که مفهوم و بار حقوقی تفاوت‌ها را تعیین و تعریف می‌کنند این کار را در جهت اظهار و استحکام قدرت خود می‌کنند یا خیر.^{۱۱۹} فمینیسم روابطی اصل را بر این می‌گذارد که هیچ مبنایی برای معرفت و شناخت وجود ندارد مگر آن چه که توسط افراد بشر ساخته می‌شود. مثلاً برخی تمایزات از قبیل رنگ چشم یا مو تاثیر غیرمستقیم^{۱۲۰} و ناچیزی بر تفاوت‌های سلسله مراتبی بین گروه‌های اجتماعی دارد. درحالی‌که تفاوت گذارهای مبتنی بر رنگ پوست، تفاوت‌های بیولوژیکی یا جهت گیری جنسی در جهان غرب هم چنان معیارها و ملاک‌های تعیین کننده به شمار می‌آیند.

مسئله مرخصیهای زایمان به خوبی تحلیل روابطی از فمینیسم را روشن می‌کنند. براساس برخی مفاهیم اجتماعی و فرهنگی که البته برخی جریانات فمینیستی را نیز دربرمی‌گیرد، هرگاه مسئله امکان استفاده یک کارگر از مزایای بیمه‌ها یا مرخصیهای مربوط به کار مطرح می‌شود، حاملگی زنان به عنوان نوعی ناتوانی و از کارافتادگی یا نوعی معلولیت در نظر گرفته می‌شود. حاملگی که از این منظر به عنوان امری منفی دیده می‌شود، درواقع در نقطه تلاقی و تداخل بین فعالیتهای به اصطلاح «نرمال» و معضلی برای زنانه باردار قرار می‌گیرد. این دیدگاه با اشاره و ارجاع دادن به مفهوم «معمولی و نرمال بودن کارگران مرد»، عملاً یک مدل مردانه را بعنوان پیشفرض خود قرار می‌دهد. نگرش روابطی معتقد است که حاملگی زنان باید به عنوان یک شیوه تولید نوع بشر در نظر گرفته شود که در آن کلیه افراد، و نه فقط زن باردار، به طور جدی و واقعی دخیل و ذی نفع هستند. لذا از این منظر، برنامه‌های مرخصی و ساعت کار انعطاف پذیر و متفاوت، خدمتی برای همگان (زنان و مردان) خواهند بود و دیگر به عنوان برنامه‌هایی که کلیشه‌های «تفاوت محور» زنان را تکرار می‌کنند، مطرح نخواهند شد.^{۱۲۱}

نقد فمینیسم روابطی

نظرگاه روابطی، آن گونه که از دیدگاه خانم مارتا مینو مطرح می‌شود، راهی را که تئوریهای فمینیستی حقوقی می‌تواند از آن طریق تحلیل فمینیستی را در دیگر حوزه‌ها پیش ببرند نشان می‌دهد و راه را برای مطالعه معایب و مضرات تبعیض ناشی از تفاوت‌هایی غیر از تفاوت‌های جنسی می‌گشاید. با این حال، خانم مارتامینو آن طور که باید روابط قدرت و آثار این قدرت بین زنان و مردان را مورد توجه قرار نمی‌دهد. درحقیقت تفاوت‌ها نه تنها تمایزات و هنجارها را می‌سازند بلکه به طور خاص سلسله مراتب‌هایی به وجود می‌آورند که به نابرابریهای مهم و تعیین کننده در روابط بین جنسهای مختلف منجر می‌شوند. دیدگاه خانم مارتا مینو از این ضعف رنج می‌برد که با خوش بینی

^{۱۱۷} Ibid. p. 22.

^{۱۱۸} Ibid. p. 23.

^{۱۱۹} Ibid. p. 60 et 65.

^{۱۲۰} Il importe d'être vigilante par rapport à cette remarque. En effet, contrairement à ce que Martin Minow suggère, si ces différences peuvent sembler de prime abord anodines neutres, elles comportent, au contraire, une composante raciale et ethnique significative.

^{۱۲۱} Minow, Making All the Difference, supra note 93, p.89-90.

بیش از حد وبلاجهت از تصمیم گیران می خواهد که خواسته های افراد مورد اجحاف واقع شده را در نظر گرفته و خود به قضاوت بی طرف نبودنشان بنشینند. وضعیت و موقعیت ممتاز تصمیم گیران غالباً آنها را به کوری و ناپیایی نسبت به تبعیضات می کشاند.

بسیاری از فمینیستها معتقدند که موضع گیری روابطی تیشه به ریشه خود و کلیه موضع گیریهای فمینیستی زده است و آنها را به تحلیل می برد؛ به نحوی که مشکل می توان از «چهره فمینیست» دفاع کرد. درحقیقت فمینیسم روابطی می خواهد با در نظر گرفتن کلیه تمایزات تاریخی تعیین کننده، تمایزات مبتنی بر تفاوت های جنسی را صاف و همواره نماید. تئوری روابطی، در کارکرد انتقادی خود، هم چون همکاری پست مدرنش به نابودی و فروپاشی کلیه طبقه بندیها می انجامد. این دونظریه می خواهند کلیه تفاوتها را یکسان و برابر ببیند و با این کار میراث تفاوتها و رفتارهای تبعیض آمیز گذشته را که هم چنان گرفتار آن هستم نامریی و نادیدنی نمایند. مضاف بر این در شرایطی که اصلاحات حقوقی به نفع گروه های اقلیت و برنامه های اجتماعی، دایماً آماج حملات سیاسی قرار دارد، به نظر می رسد که دست شستن از گفتمان حقوق برابر خیلی گران تمام شود.

ج- فمینیسم پست مدرن^{۱۲۲}

بخش حاضر باید با دو تذکر مهم شروع شود. اولاً - به طور کلی برای درک و فهم تئوریهای پست مدرن باید تا حدودی خوش ذوق و قریحه بود. مؤلفه های اصلی این تئوری، تلفیقی از تمایلات هجو آمیز، طنز و هجمه رادری خود دارند که آنها را به تئوریهای سرگرم کننده ای تبدیل می کند. برای بسیاری از حقوقدانان چیز عجیب و غیرمنظره ای به نظر می رسد. ترکیب ناسازگار فمینیسم و پست مدرن موجب انفجار و انهدام طبقه بندیهای و ساختارهای سنتی حقوق می شود. برای برخی زیر پا گذاشتن اصول و قواعد مربوطه توسط تئوری پست مدرن تمام ارزش و اعتبار این تئوری را از بین می برد، درحالی که از نظر برخی دیگر، این تئوری سرچشمه پرسش و تحقیق و تفحص است و طبعاً منشأ خلاقیت و نوآوری خواهد بود.

ثانیاً - برخلاف دیگر تئوریهای فمینیستی که معمولاً هدفی ملموس و محسوس را دنبال می کنند، چشم اندازهای فمینیستی پست مدرن عمدتاً درهاله ای از ابهام هستند و به سختی می توان به کنه آنها پی برد. مشکل شکاکی و دیر باوری نسبت به مفاهیم مجرد و انتزاعی و فرا انشائی بودن بیش از حد متون پست مدرن هم چنان وجود دارد که علت آن درجه بسیار بالای تئوریک بودن آنها است که متون را اغلب مغلق، پیچیده، دیرفهم یا نامفهوم می کند. منابع معرفت شناختی پست مدرن راجع به تفاوت جنسی معجونی از روانکاوی، فلسفه و زبان شناختی را در خود دارد که غالباً درک و فهم متون را مشکل می سازد. از اینروست که فمینیسم پست مدرن با آثار و نوشته های Judith Luce Irigaray, Julia Kristeva, Barbara Butler, Jane Gallop, Many Joe Frug

^{۱۲۲} le féminisme post-moderne

می‌شود.^{۱۲۵} Johnson Drucilla cornell^{۱۲۳}, Anne Bottomley, hatmicia Williams^{۱۲۴} توأم و همراه

از نظر خانم ماری جو فروگ حقوقدان فمینیست پست مدرن آمریکایی رکن اصلی مشترک بین برنامه فمینیست حقوقی و چشم انداز پست مدرن دراراده آنها دربرهم زدن دوبخشیهای فرهنگی وخصوصاً مجادله و مناقشه درثنویت مردانه- زنانه قرار دارد.^{۱۲۶} درواقع ویژگی و مشخصه اصلی نگرش پست مدرن حقوقی، آن گونه که درنوشته‌ها و آثار ماری جو فروگ آمده است، وجود استراتژیهای متعددی است که ضمن تداخل در بسیاری ازحوزه‌های حقوقی، از مبانی مشابه الهام گرفته اند و آن همانا زیرسوال بردن تناسب و عینیت اسطوره فردگرایی مدرن است. ازاین منظر، تئوری فمینیستی مؤلفه‌ای است ازنگرشها و دیدگاه‌های گوناگون و بعضاً مناقض که می‌خواهند شرایط وضعیت زنان را توضیح دهند، به تصویر بکشند و نهایتاً به چالش در آورند.^{۱۲۷} استراتژی منتخب ماری جو فروگ بر وجود تفسیرهای مختلف و محل نزاع درحقوق تاکید می‌کند. او معتقد است که تفاوت جنسی بیش ازاینکه مسئله دوگروه با ویژگیها و مشخصه ماهوی خاص، یکی زنانه و دیگری مردانه، باشد، اساساً رفتار و عملکرد پیچیده و متغیر اجتماعی است.^{۱۲۸} وی جایگاهی مهم و بنیادی به نقش و کارکرد خلاق زنان حقوقی می‌دهد.^{۱۲۹} گفتمان حقوقی به عنوان مکان و جایگاه مناقشه و اعتراض به تفاوت جنسی، هم مبنای اعتقاد نا موجه و پیشداوری جنس محور است و هم وسیله تغییر و دگرگونی برای مبارزه باتبعیض است.^{۱۳۰} به نظر ماری جو فروگ، تفاوت‌های جنسی از این جهت که حاصل یک مجموعه علایم و نشانه‌ها هستند که آنها را به وجود آورده و تعبیر و تفسیر می‌کنیم، اگر چه دربدو امر معنا و مفهوم کلی آنها نامعین است؛ لذا در محدوده و حوزه نشانه شناسی قرار می‌گیرند. از آنجا که حقوق نیز در ایجاد ساختارهای اجتماعی مشارکت دارد، لذا هرآنچه را که ایجاد می‌کند- لاقلاً بخشی از آن را- نمی‌توان تبدیل و اصلاح کرد.^{۱۳۱} غایت شناسایی ویژگیهای جنسی در گفتمان حقوقی، مانند استراتژی فمینیستی، این است که ضعف و نا کارآمدی ساختار پیچیده و عمیق رفتارهای اجتماعی و فرهنگی را علنی کند کهبه تبعیت و فرمانبرداری زنانه مشروعیت می‌بخشد.^{۱۳۲}

^{۱۲۳} Cornell, Beyond Accommodation : Ethical Feminism, Deconstruction and the Law, supra note 7; Cornell, The Imaginary Domain: Abortion, Pornography & Sexual Harassment, supra note 7.

^{۱۲۴} Bottomley et Conaghan, supra note 4.

^{۱۲۵} Patricia Williams, spare Paris, Family Values, Old Children, Cheap, 28, New England Law Review, 913 (1994); Patricia Williams, supra note 7; Patricia Williams, Spirit-Murdering the messenger : The discourse of Engerpointing as the Law's Reponse to Racism, 42, University of Miami Law Review, 127 (1987).

^{۱۲۶} Mary Joe Frug, Postmodern Legal Feminism, Routledge, New York, 1992, p. 114.

^{۱۲۷} Les articles les plus importants de Mary Joe Frug furent rassemblés par son mari Gérard F. FRug, un an après son meurtre, dans Mary joe Frug, Postmodern Legal Feminism, ibid.

^{۱۲۸} Ibid. p. 114.

^{۱۲۹} Ibid. p. 128.

^{۱۳۰} Ibid. p. 126.

^{۱۳۱} Ibid. p. 128-129.

^{۱۳۲} Ibid. p. 112.

نگاه پست مدرن با اهتمام به برابری زنان از طریق حقوق، به زیر سوال بردن، بازسازی مفاهیم وسیعی در متزلزل ساختن بسیاری از قوانین و جهت گیریهای رویه قضایی در حوزه‌های مختلف مبادرت می‌ورزد. این دیدگاه به یک باره ارزش والایی را که به اماره تناسب منطقی سیستم حقوقی و چارچوب فکری و استدلالی آن داده می‌شود، از اعتبار می‌اندازد. با توجه به وجود راه‌حلهای متعدد متناقض و متعارضی که در قوانین وجود دارند، فمینیسم پست مدرن توصیه می‌کند که قبل از هر چیز این راه‌حلهای متناقض و متعارض کنار گذاشته شوند و به جای این که مثل نگرش سنتی حقوق به پرده پوشی یا انکار و ملاً مشروعیت دادن به آنها بپردازیم، جزء جزء این راه‌حلهای متناقض را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. فمینیستهای پست مدرن برای نشان دادن تناقضات و عوامل مطرود و نهفته‌ای که به اشتباه پیام آور منجمد و منطقی بودن یک متن قانونی یا یک گفتمان حقوقی هستند، از استراتژی ساختارشکنی تحلیلی استفاده می‌کنند.^{۱۳۳} این فمینیستها در صدد هستند که اهداف سیاسی زنان را از طریق حقوق و با پشت سر گذاشتن تصویر واحد و یکپارچه زن بسط و گسترش دهند. آنها تعمداً و برای متزلزل کردن برداشتهای اصالت ماهیتی از «زن»، تفاوت‌های بین زنان از قبیل تفاوت‌های نژاد، طبقه، جهت‌گیری تمایلات جنسی و سن و نیز حکایت‌های تعارض آمیز گذشته آنها را یادآوری می‌کنند.^{۱۳۴}

هم چنین فمینیسم پست مدرن می‌خواهد از منظره بین تفاوت نگر یکسان نگر راجع به موضوع برابری عبور کند و آن را پشت سر بگذارد. به نظر آنها، مسائل فمینیستی را باید در جای دیگر جستجو کرد. در همان ابتدای کار مقایسه زنان را با مردان به عنوان شاخص و واحد مقایسه مردود اعلام می‌کنند. موضع فمینیسم پست مدرن به موضع اتخاذ شده توسط فمینیسم روابطی نزدیک است. مع ذلک برخلاف فمینیسم روابطی که بر روابط اجتماعی و انسانی تأکید دارد که زنان و مردان را به هم پیوند می‌دهد یا از هم جدا می‌کند، فمینیسم پست مدرن می‌خواهد تفاوت‌ها را در درون هر گروه محدود محصور کند و از این طریق تفاوت‌های بین گروه زنان و گروه مردان را به حداقل برساند. به عبارت دیگر هر گروه از زنان و مردان تابع تفاوت‌های گروه خودشان خواهند بود و تفاوت‌های این گروه‌ها با یکدیگر مقایسه نمی‌شوند. در واقع برای فمینیستهای پست مدرن «تفاوت» امری است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد^{۱۳۵} و مفاهیم یکسان‌نگری و تفاوت‌نگری کماکان نقش اساسی ایفا می‌کنند. فمینیستها نمی‌توانند از «تفاوت» که در واقع یکی از سازنده‌ترین و کاراترین ابزار کارشان است، به آسانی دست بردارند. علاوه بر آن، مادام که اصول و ارزشهای سیستم سیاسی و حقوقی به قدرت خود باقی هستند، آنها نمی‌توانند مفهوم یکسان‌نگری را - در معنای بی‌طرفی آن - رد کنند و نپذیرند. اگر عیب عمده استراتژی تفاوت این است که به مشخصه‌ها و ویژگی‌های زنان می‌پردازد و آنها را بزرگ‌نمایی می‌کند،^{۱۳۶} در عوض خطر استراتژی یکسان‌نگر این است که شاخص و واحد مقارنه مردانه را کماکان به عنوان ملاک و واحد سنجش حفظ می‌کند. رفتار پست مدرن شأن خود را أجل از آن می‌داند که وارد این مجادله به اصطلاح نا صحیح شود وسیعی می‌کند ضمن اجتناب از اینکه تنها یک استاندارد برای تعریف برابری ایجاد شود، بحث را ارتقا دهد و استانداردهای متعددی برای تعریف برابری

^{۱۳۳} Ibid. p. 118.

^{۱۳۴} Ibid. V. Par ex. p. 125-153 pour une illustration de cette approche.

^{۱۳۵} Ibid. p. 126 et 133.

^{۱۳۶} Ibid. p. 36.

پیشنهاد می‌کند. آنها در عین حال که وجود تفاوت جنسی را می‌پذیرند، تفاوت‌های مردانه را در تقابل بین مردان و تفاوت‌های زنانه را در تقابل بین زنان مطرح می‌کنند. دیدگاه پست مدرن موقعیت کنونی را میراثی تاریخی می‌داند و به مبارزه با روابط بین ساختار اجتماعی زنانگی و زنانه بیولوژیکی برمی‌خیزد.^{۱۳۷}

دیدگاه پست مدرن با ارزش دادن به تمایزات بین زنان و گوناگونی تجربیات زندگی آنان عملاً رودرروی فمینیسم رادیکال قرار می‌گیرد. فمینیسم پست مدرن بدون اینکه بخواهد به دنبال نرینگگی باشد، در نظر دارد هم به مردان و هم به زنان جایگاه و نقش بیشتری بدهد. برخلاف اتهام وارده بر فمینیست‌های رادیکال، فمینیست‌های پست مدرن نمی‌خواهند نوعی استیلا و برتری طلبی را با نوع مقابل آن جایگزین کنند.^{۱۳۸}

فمینیسم پست مدرن بیشتر در صدد این است که این ساختار دوبخشی را مورد بازنگری قرار دهد که در آن زنانه و مردانه در تقابل و تضاد بایکدیگر قرار می‌گیرند. دیدگاه پست مدرن این سلسله مراتب تقابلی را با مطرح کردن تحلیل تفاوت‌های جنسی در فرضی ساختارگرا تغییر می‌دهد و دگرگون می‌کند که در آن هر معنی بستگی به نقطه مقابل خود دارد. در حقیقت مردانگی امری نیست که فقط به عنوان نقطه مقابل زنانگی تعریف شود، بلکه معنای مردانه تابع و وابسته به معنای زنانه است.

ماری جو فروگ: «دکترین ناممکن شدن اجرا: در طلاق و قرار دادها»

تحلیل حقوقی خانم ماری جو فروگ به دودلیل عمده پست مدرن تلقی می‌شود. اولاً، به جای اینکه یک آنالیز حقوقی کلی و انتزاعی از رابطه زنان و حقوق ارایه دهد، مطالعه خود را بر روی مورد مشخص و خاصی متمرکز می‌کند. ثانیاً، با مطالعه موارد موازی و تمایزات مفهوم واحد و تلفیق و تقریب دوحوزه حقوق، تعهدات قراردادی و حقوق خانواده که به طور سنتی از یکدیگر مجزا می‌باشند، عملاً طبقه‌بندی کلاسیک حقوق را منهدم می‌کند. چنانکه مقارنه و مقایسه موازی بین حقوق قراردادهای طلاق را با مروری بر تاریخچه آنها (یک) و تحلیل تئوریک مفاهیم سنتی (دو) انجام می‌دهد. در حقیقت خانم ماری جو فروگ، بازسازی ذهنی مفهوم دکترین عدم امکان اجرا^{۱۳۹} را از نگاه فمینیستی مطرح می‌کند. دکترین عدم امکان اجرا در مواردی که اوضاع و اموال و وضعیت «فوق العاده»، «غیرمنتظره» و «مختل کننده» مانع از این می‌شود که طرفین قراردادهای بتوانند تعهدات خود را انجام دهند، وارد عمل می‌شود و روابط بین آنها را تنظیم می‌کند. در حقوق مدنی تئوری ریسک ناظر بر مواردی است که در آن تعهدی به واسطه تحقق فورس ماژور ساقط می‌شود.^{۱۴۰} خانم ماری جو فروگ می‌خواهد از طریق دکترین عدم امکان اجرا در کامن لا، مفهوم و برداشتی بسیار گسترده تر و موسّع تر از مفهوم تئوریک ریسک مطرح کند. دکترین عدم امکان اجرا، ناظر بر شرایط و اوضاع و احوالی است که به یکی از طرفین قرارداد امکان می‌دهد که از زیر بار مسئولیت‌های قراردادی اش شانه خالی کند. اشتباه، شرط نامقدور و یا تعهد مشروطی که شرط آن تحقق

^{۱۳۷} Ibid. p. 123.

^{۱۳۸} Ibid. p. 123.

^{۱۳۹} impossibility dactune

^{۱۴۰} Centre de recherche en droit privé et comparé du Québec, Dictionnaire de droit privé et lexiques bilingues (2^e ed.), Les Editions Yvon Blais Inc., Cowansville, 1991).

نیافته است از این قبیل هستند.^{۱۴۱} بدین ترتیب از اصطلاح «دکترین ناممکن شدن اجرا» برای نشان دادن نهاد قراردادادن کامن استفاده می‌کنیم.

یک - مروری برگزیده

ماری جو فروگ می‌خواهد پیش از هر چیز، با بررسی عمیق و تأمل در نکات برجسته متقارن و متوازی فاصله بین دکترین عدم امکان اجرای تعهدات قراردادی و تغییر و تحولات حقوق طلاق و نسخ نکاح و اساس تفکیک سنتی حوزه‌های مختلف حقوقی را از بیخ و بن بر می‌کند. همان‌طور که موارد و حالات ناممکن شدن اجرای تعهدات عدم اجرای آنها را توجیه می‌سازد، کارکرد ویژه طلاق و برهم زدن نکاح در این است که مانع اجرای تعهدات طرفین عقد نکاح می‌شوند. به علت جنسی بودن تفکیک حوزه‌های مختلف حقوق که بر روابط تاریخی و متعلق دانستن زنان به فضای فعالیت خصوصی سایه افکنده است، عملاً تشابهات معروف و مشهوری بین این دکترینها دیده نمی‌شود. این تقسیم‌بندی جنسی حقوقی به طور مشخص در چارچوب تاریخی کامن لای قرن نوزدهم خود را نشان می‌دهد. در حقیقت هنگامی که تئوری ناممکن شدن اجرا در ابتدای قرن نوزدهم با به عرصه وجود گذاشت، فعالیتهای قراردادی زنان به قرار داد ازدواج محدود و ختم می‌شد. لذا حقوق قراردادها مقررات جداگانه و خاصی را برای قراردادهایی که یک طرف آن زن بود، پیش‌بینی می‌کرد. ماری جو فروگ، مسئله بررسی تغییراتی را مطرح می‌کند که به دنبال دستیابی زنان شوهردار در اواسط قرن نوزدهم به حق مالکیت، به طور موازی در حقوق طلاق و برهم زدن نکاح و دکترین عدم امکان اجرای تعهدات قراردادی آمده است. برای مثال، تدریجاً و در طی قرن بیستم اسباب و جهات برهم زدن قرارداد در موارد غیرممکن شدن آن افزایش یافته‌اند. کما اینکه در مورد اسباب طلاق و برهم زدن ازدواج نیز چنین بوده است. هم‌چنین از فمینیستها می‌خواهد که به ارزیابی اهمیت تاریخی جدایی و تفکیک جنسی این دو دکترین شبیه به هم بپردازند.

دو - تئوری معاصر قراردادها

ماری جو فروگ پیشنهاد بازنگری پست مدرن تئوری قراردادها را در پرتو تئوریهای فمینیستی و جامعه‌شناختی معاصر مطرح می‌کند. آقای ایان مک‌نیل که از نظریه پردازان آمریکایی حقوق تعهدات قراردادی است دیدگاهی را مطرح می‌کند که به موجب آن در روابط قراردادی، در صورت وقوع حوادث و پدیده‌هایی که موضوع دکترین ناممکن شدن اجرای قراردادهاست، باید به جای حذف و اسقاط قراردادها و تعهدات بیشتر به مسئله نفع طرفین در ادامه و استمرار بخشیدن به روابط قراردادی‌شان اندیشید و قراردادها را به عنوان روابط مستمر در نظر گرفت. از نظر وی دکترین انتزاعی قراردادها مبنای خود را به غلط بر معامله محض و موردی استوار می‌کند که هیچ نتیجه‌ی اثر دیگری غیر از آثار بلا فصل و مستقیم قرارداد ایجاد نمی‌کند. کما اینکه در مورد خرید یک منزل چنین است. مک‌نیل نشان می‌دهد که در حقیقت در غالب موارد روابط بین طرفهای قرارداد در یک مجموعه به هم پیوسته روابط زنجیره‌ای می‌گیرد. کما اینکه در مورد روابط بین تهیه‌کنندگان محصولات و فروشندگان آنها چنین است. سردمداران و طرفداران اصلی این دیدگاه معتقدند که در موارد وقوع تغییرات مهم و غیرقابل پیش‌بینی در وضعیت قرارداد باید بیش از اصرار به گسیختن رابطه قراردادی به تعدیل و تطبیق شرایط قرارداد با تغییرات

^{۱۴۱} Frug, supra note 110 p. 115.

حادث اهتمام ورزید. آن گونه که طرفداران مک نیل مطرح کرده‌اند و نیز ایده‌ها و اندیشه‌های مربوط به ازدواج که در سالهای قبل از دهه هفتاد میلادی مطرح شد و نهایتاً طلاق را ممکن و دست یافتنی کردند، ماری جو فروگ بر وجوه تشابه چشم گیر بین توصیف قرارداد و ضرورت تطبیق و تعدیل آن با تغییرات شرایط و اوضاع و احوال تاکید بسیار می‌کند. زیرا از نظر وی مقایسه بین تعهدات قراردادی معاصر و تاریخ طلاق می‌تواند از هر چیز دیگری مفیدتر باشد، چرا که رابطه همسری و زناشویی مصداق اعلاّی قرارداد روابطی است.^{۱۴۲}

دیدگاه مطرح شده توسط ماری جو فروگ هرچه باشد لااقل از نوعی خلاقیت و تازگی برخوردار است. وی با ارایه موانع و حد فاصلهای بین حوزه‌های مختلف حقوقی که همواره در طول تاریخ بانگهای جنس مدار تعیین و ترسیم شده‌اند، این امکان را فراهم می‌کند که از زاویه‌ای دیگر تواناییهای جدید، دیدگاه‌های بدیع و ایجاد فضاهای متعدد منسجم را ملاحظه کرد و به خردگرایی و عقلانیت تنوع بخشید. البته در این راه خود را به صرف یک مقایسه حقوقی قانع نمی‌کند، بلکه می‌خواهد به طور بنیادی وریشه‌ای به بازنگری پردازد و حوزه‌هایی از قبیل حقوق خانواده و ازدواج و طلاق که به طور سنتی به زنان اختصاص یافته است را به صورت استراتژیکی مورد استفاده قرار بدهد. او به دنبال چشم‌اندازهای جدید است، می‌خواهد چشم‌اندازهای جدید را در فضای حقوقی دیگری بازسازی کند و نهایتاً این امکان را فراهم آورد که دینامیکهایی را که تاکنون به خاطر تبعیض و جدایی جنسی گرایشهای مختلف حقوقی مخفی و پنهان بوده‌اند، در جلو چشمان خود ببینیم.

نقد فمینیسم پست مدرن

نقد پتانسیل تئوری پست مدرن در یک چیز خلاصه می‌شود و آن اینکه در این تئوری طبقه «زن» محو و ناپدید می‌شود. اگر چنین شود آیا دیگر موجب وجهتی برای فمینیسم و فمینیست بودن می‌ماند؟! به علت موضع گیری ذهنی این تئوری بر روی تعریف فرد، تناقضی اساسی بین پست مدرن و فمینیسم ظاهر می‌شود. آیا ممکن است که فمینیستی را که برفمینیست بودن استوار شده و بر زنانگی تکیه دارد با هویت پست مدرن که بر تکثر و گوناگونی تعلقات هر فرد تاکید می‌کند و با این کار عملاً زنانگی و فمینیست بودن را مورد نفی و انکار قرار می‌دهد، آشتی داد؟^{۱۴۳}

آیا واقعاً تحلیل متوازی و مقارن دگرترین ناممکن شدن اجرای تعهدات قراردادی و طلاق به تئوری فمینیستی ربطی دارد، یا فقط می‌خواهم با این کار نگاهی ابتکار آمیز و بکر مطرح کنیم؟ آیا برای امرزانه و امر مردانه در اظهارات و توصیفات نویسندگان و حتی در خود تئوری پست مدرن جایگاهی می‌ماند؟ ایراد این تئوری این است که تحلیل خود را همزمان به مردانه و زنانه توسیع و تضیق می‌کند.

^{۱۴۲} Ibid. p. 121.

^{۱۴۳} Ibid. p. 117-118. Il est utile d'ajouter que, dans le féminisme post-moderne, tout est permis. Par exemple, Mary Joe Frug qualifie la rhétorique d'auteurs en droit de sex talk typique des hommes et des femmes (ibid. p. 113). De plus, elle qualifie d'écriture féminine les articles de Robert A. Hillman, An Analysis of the Cessation of Contractual Relations, 68, Cornell Law Review, 617 (1983) et Court Adjustment of Long-Term Contracts : An Analysis Under Modern Contract Law, 1987, Duke Law Journal, 1. Elle met en contraste ce genre d'écriture féminine avec le style masculin de Richard A. Posner et Andrew M. Rosenfield dans un article intitulé Impossibility and Related Doctrines in Contract Law : An Economic analysis, 6, Journal of Legal studies, 83 (dont 1977).

تئوری فمینیستی پست مدرن خود را نافی «صحّت و حقیقت» تفاوت گذارها معرفی می‌کند. مشکل مفهومی وعمده تحلیل پست مدرنی فمینیست در این است که بدون انکار واقعیت تجربه زندگی زنانه، حقیقت گفت‌مانهای روایی و تاریخ نگارانه از سرگذشت زنان را رد می‌کند. مطرح کردن ارزش دادن به حقیقت‌های گوناگون، هم غنای واقعیتهای زنانه را در معرض دید می‌گذارد و هم قابلیت ایجاد یک گفت‌مان و برنامه سیاسی قابل تعمیم را پیچیده و یا حتی ناممکن می‌سازد. این وضعیت موجب فلج شدن سیاست بالقوه تئوری پست مدرن می‌شود. خلاصه اینکه سیال بودن، شک و تردید و طبع متغیر و ناپایدار تلقی فمینیسم پست مدرن، درک و فهم این تئوری و استفاده از آن در اصلاحات و استراتژیهای حقوقی را مشکل می‌سازد.

نوشتن یک رساله مقدماتی بر تئوریهای فمینیستی حقوق، کار متهورانه‌ای است. نوشتار حاضر نشان می‌دهد که نگرش فمینیستی حقوق، جامع تئوریهای متعدد، مغلق و پیچیده‌ای است که یک مجموعه منسجم و یکپارچه را تشکیل نمی‌دهند. وجه مشترک این دیدگاه‌های فمینیستی این است که جملگی تعالی طبقه‌بندیهای از پیش تعیین شده فلسفی سیاسی و طبعاً حقوقی را مدّ نظر دارند و خواستار یک معرف شناسی نوین هستند. خواسته‌ها و مطالبات این تئوریها با الهام گرفتن از تحولات تئوریک در مجموعه متنوع و گوناگونی از گرایشهای مختلف مثل فلسفه، روانشناسی، سیاست، جامعه شناسی، مطالعات فرهنگی و نقد ادبی شدّت وحدت خاصی می‌یابند.

طبقه‌بندیهای گروه‌بندیهای تحلیلی فمینیستی، در معماری و ساختمان ذهنی خود، همدیگر را بارها و بارها تکذیب می‌کنند. یکی از مؤلفه‌های اصلی فمینیسم این است از خود انتقادی تمکین و اطاعت می‌کند. اگر دیدگاه‌های تئوریک فمینیستی تکرار پیدا می‌کنند، به خاطر این است که اندیشه‌های مؤلفین آنها در پی نقد و بررسی مسائل مربوطه در طی زمان، در نوشته‌های بعدی آنها اثر گذاشته است و خود را دگرگون می‌کنند. ارایه دیدگاه‌های جدید، کارها و آثار قبلی آنها را تغییر شکل می‌دهد. هم چنین، اگر معرفی طبقه‌بندیها بازتاب دهنده نظم تاریخی نگارانه است و هر نسلی سعی دارد به ایرادات و اعتراضات مطرح شده توسط نسل قبلی پاسخی درخور بدهد، با این وجود، تئوریهای فمینیستی همزمان بطور ایستا و پویا باهم همزیستی می‌کنند.^{۱۴۴}

امروزه بسیاری از فمینیستهای معاصر در برابر مسئله طبقه بندی کردن مقاومت می‌کنند. اینان در واقع دختران فمینیستهای یکسان نگر، تفاوت نگر و رادیکال هستند، اعتماد و باوری به ادعای بی طرف بودن ندارند و نگران توالی فاسد ماهیت باوری و استیلای بدون چون چرا هستند. این فمینیستها ملهم از فمینیسمهای ضد نژاد پرست، روابطی

^{۱۴۴} il importe de souligner les limites de l'organisation des idées. En effet , la classification de théories féministes, comme tout inventaire d'idées, comporte une logique catégories quelque peu arbitraires, toutes interreliées et dont l'utilité se mesure par sa simplicité conceptuelle. D'autres classifications des théories féministes ont été suggérées. En droit, V. l'excellent et exhaustif article de Michelle Bovin intitulé féminisme en capsule : un aperçu critique du droit, supra note 4. De façon plus générale, V. Alison M. Jagger, Feminist Politics and Human Nature, supra note 5, pour une typologie des idées féministes en philosophie politique. V. aussi Francine Descarries-Bélanger et Shirley Roy, Le mouvement des femmes et ses courants de pensée : essai de typologie, Institut canadien de recherches sur les femmes, Ottawa, 1988 ; Susan B. Boyd et Elisabeth A. Sheely, Feminist Perspectives on Law : Canadian Theory and Practice (1986) 2, Revue Femmes et Droit, 1, Olssen, Feminist Legal Theory I : Foundations and Outlooks, supra note 15, p. XIII – XVI et p. 3-49 et Feminist Legal Theory II : Positioning Feminist Legal Theory Within the Law, supra note 15, p. XVII-XIX ; Weisberg, supra note 15, les introductions de chaque partie de l'ouvrage et Bartlett et Kennedy, supra note 15, p. 1-11.

ویست مدرن و حریص در ضدیت با گرایشهای اصالت ماهیتی، در جستجوی تئوریهای ناظر بر منشورهای زنانه و مردانه نوین فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هستند.

از جلوداران فمینیست معاصر که نسل جدیدی از حقوقدانان فمینیست بنیان برانداز را با خود همراه دارد می‌توان به،^{۱۴۵} lama Abu-Odeh،^{۱۴۶} Brenda cassman،^{۱۴۷} karen Engle،^{۱۴۸} karen، Ratna karun^{۱۴۹} knap و^{۱۵۰} vasuki Nesian اشاره کرد. این حقوقدانان، ضمن اعتقاد به نقش حقوق در انقیاد و تبعیت زنان، جملگی از روی ایمان، همبستگی، حق شناسی و وفاداری نسبت به همقطاران پیشین خود، صفت «فمینیست» را بر ذمه گرفته‌اند. یا اینکه پیروزیها و شکستهای زنان، آنها را سرزنده نگه داشته است. پایان دادن به انقیاد زنان هدفی است که آن را با ذهنیتی خودمنتقد و عاری از تعصب پی می‌گیرند. بدین سان، گرچه فمینیسم این مبارزین به طور قابل ملاحظه و محسوسی با فمینیسم ده سال قبل آنها تفاوت دارد، با این حال با شور و اشتیاق در تکاپوی این هستند که فمینیسمهای متفاوتی را برای دهه های آینده تدارک ببینند.

^{۱۴۵} Lama Abu-Odeh, Comparatively Speaking : the « Honor » of the « East » and the Passion of the «West», [1997] Utah Law Review, 287; Lama Abu-Odeh, Post-Colonial Feminism and the Veil: Considering the Difference, 26, New England Review, 1527(1992).

^{۱۴۶} Brenda Cossman, Shannon Bell, Lise Gotell et Becki L. Ross, Bad Attitude / s on Trial: Pornography, Feminism, and the butler Decision, University of Toronto Press, Toronto, 1997 Brenda Cossman et Ratna Kapur, Secularism's Last Sigh? The Hindu Right, the Courts, and India's Struggle for Democracy, 38, Harvard International Law Journal, 113 (1997), Brenda Cossman, Turning the Gaze Back On itself: Comparatuive Law, Feminnist Legal studies, and The Post-Colonial Projet [1997] Utah Law Review, 525; Brenda Cossman et Ratna Kapur, Subversive Sites : Feminist Engagements with Law in India, Sage punblications, Londres , 1996.

^{۱۴۷} Engle et Danielson, supra note 15; Karen Engle, International Human Rights and feminism : When Discourses Meet, 13, Michigan Journal of International Law, 517 (1992); Karen Engle, Female subjects of Public International Law: Human Rights and the Exotic Other Female, 26 New England Law Review, 1509 (1992).

^{۱۴۸} Coosman et Kapur, Secularism's Last Sigh ? The Hindou Right, the Courts, and India's Strgle for Democracy, supra note 129; Ratna Kapur (ed.) Feminist Terrains in Legal Domains : Interdisciplinary Essays on Women and Law in India, Kali for Women. New Delhi 1996; Cossman et Kapur, Subversive Sites: Femeinist Engagements with Law in India, supra note 129.

^{۱۴۹} Karen Knop, Borders of the Imagination : The State in Feminist International Law, 88, ASII. Proc. 14-18 (1994); Karen Knop, Re / Statements: Feminism and State Sovereignty in International Law 3, Transnational Law & Contemporary Problems, 293 (1993).

^{۱۵۰} Vasuki Nesiah, Toward a Feminist Internationality : A Critique of the U.S. Feminist Legal Scholarship, 16, Harvard Women's Law Journal, 189 (1993).